

## پیرامون فقه سیاسی

دریافت: ۸۹/۲/۲۱ تأیید: ۸۹/۵/۱۸ سیدسجاد ایزدهی\*

### چکیده

فقه سیاسی، مدیون تخصصی شدن فقه و اهتمام به امورات سیاسی و اداره فقهی نظام اسلامی است. از این رو، درک هویت فقه سیاسی در عصر حاضر، اهمیت یافته است. در این راستا، شناخت زوایای آن از دیدگاه صاحب نظران از جمله دیدگاه رهبری معظم انقلاب اسلامی؛ حضرت آیه الله خامنه‌ای از اهمیت زیادی برخوردار است. دیدگاه معظم له در ادامه دیدگاه‌های امام خمینی و مبتنی بر تلقی حداکثری از فقه، مثبت‌انگاری مقوله سیاست و تعامل مثبت دو عرصه فقه و سیاست در برابر تلقی‌های فردمحور یا حتی فقه جامعه‌مدار و غیر حکومتی است. ایشان در قبال پارادایم و چارچوبی که برای فقه فردمحور وجود دارد و فقه را در گستره پرداختن به امورات فردی محدود می‌کند، چارچوب‌های نوینی را برای آن ارائه می‌نماید که در آن، استنباط حکم فقهی در راستای چگونگی اداره جامعه و حکومت قرار می‌گیرد و نگاه به مسائل شخصی به عنوان جزئی از مجموعه به هم پیوسته اداره فرد و جامعه صورت گرفته، نگاه به فقه به عنوان مجموعه‌ای که همه جوانب جامعه را در برمی‌گیرد و نظام اجتماعی، نقشی اساسی را ایفا می‌کنند.

### واژگان کلیدی

فقه، سیاست، فقه سیاسی، فقه حکومتی، آیه الله خامنه‌ای

\* محقق حوزه علمیه قم و استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

## مقدمه

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تأسیس حکومتی دینی که مبتنی بر آموزه‌های فقهی است، دانش فقه عرصه تحولاتی اساسی گردید. این تحولات، مرهون امراتی چون ورود بی‌سابقه موضوعات و پرسش‌ها به حوزه فقه، حجم گسترده مسائل، تنوع موضوعات، توسعه سطح انتظار از فقیهان و ورود فقه به عرصه‌های مختلف سیاسی - اجتماعی است. ضرورت آشنایی تخصصی با موضوعات مختلف، عدم کفاف عمر یک فرد برای تحقیق در همه ابواب فقه، لزوم تعمیق در همه مباحث فقه و گذر از صیرف فهم حلیت و حرمت یک مسأله، مستدعی تفکیک حوزه‌های مختلف فقه گردیده و زمینه تخصصی شدن رشته‌های مختلف فقه همچون فقه سیاسی، فقه پزشکی و فقه قضا را فراهم آورده است. در این میان، اهمیت اداره نظام سیاسی مبتنی بر فقه با محوریت ولایت فقیه در قالب جمهوری اسلامی ایران و نیز توجه به فقه امام خمینی به عنوان معمار انقلاب اسلامی که سرشار از مباحث سیاسی و حکومتی است، موجب شده که فقه سیاسی، اهتمامی مضاعف یافته و مخاطبان بسیاری را به خود جلب نماید.

رشته تازه‌بنیاد فقه سیاسی که در سال‌های اخیر و در پیامد تشکیل نظام جمهوری اسلامی ایران بروز و نمود یافته است، در نظر برخی به عنوان رشته‌ای مستقل و در نظر بعضی دیگر، گرایشی در حوزه فقه عمومی محسوب می‌شود<sup>۱</sup> (صافی، ۱۴۰۴، ج ۱: ۱۴۸).

در این میان، گرچه فقیهان و محققان بسیاری در حوزه فقه سیاسی، گام نهاده و به ارائه نظرات خویش پرداخته‌اند، اما دیدگاه‌های آیه‌الله خامنه‌ای که علاوه بر دارا بودن عنصر فقاقت، رهبری نظام سیاسی را نیز بر عهده دارد، ضمن اینکه درکی واضح‌تر از این گرایش فقهی، به دست می‌دهد، ماهیت و مسائل این گرایش فقهی را تبیین می‌نماید. تبیین ماهیت فقه سیاسی، برشمردن ارکان و ویژگی‌های آن، تمایز آن با واژگانی چون فقه حکومتی و توصیف گونه‌ها و چارچوب‌های فقه سیاسی از دغدغه‌های این تحقیق است که با عنایت به دیدگاه‌های آیه‌الله خامنه‌ای صورت می‌پذیرد.

## الف- ماهیت فقه سیاسی

شناخت واژه مرکب «فقه سیاسی» و درک صحیح از ماهیت آن در گرو فهم درست از اجزای آن است؛ زیرا گرچه عبارت فوق، تلفیق و ترکیبی از دو واژه فقه و سیاسی

بوده و به معنای بخش یا گرایشی در فقه که به مباحث سیاسی می‌پردازد، است، اما با توجه به اینکه فهم‌ها نسبت به این دو عنصر، متفاوت بوده و این امر در نگرشها نسبت به فقه سیاسی، تأثیرگذار است، از این رو، در آغاز به دیدگاه رهبر معظم انقلاب دربارهٔ دو واژه فقه و سیاست اشاره کرده و سپس دیدگاه ایشان در خصوص ماهیت فقه سیاسی را مورد بررسی و تحقیق قرار خواهیم داد.

### ۱- معنای فقه

واژه «فقه» که در اصل از «شق» و «فتح» - به معنای شکافتن و بازشدن - اشتقاق یافته<sup>۲</sup> (ابن اثیر، ۱۳۶۴، ج ۳: ۴۶۵؛ ابن منظور، ۱۴۰۵، ج ۱۳: ۵۲۲) و در کتب لغت، به معنای فهم، علم و فراست فرض شده است<sup>۳</sup> (ابن منظور، ۱۴۰۵، ج ۱۳: ۵۲۲ و ۵۲۳؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴: ۴۴۲)، معنایی عمیق‌تر از فهم داشته و در موارد استعمالی، به صورت اخص از علم و معرفت به کار رفته و شواهدی نیز بر این مدعا اقامه شده است (غفاری، ۱۳۶۹: ۲۴۳؛ عسکری، ۱۴۱۲: ۴۱۲؛ مصطفوی، ۱۳۷۴، ماده فقه؛ راغب اصفهانی، ۱۴۰۴: ۳۸۴).

مطابق این معنا، فقه معادل هر فهم و معرفتی نیست؛ بلکه به گونه‌ای از معرفت اطلاق می‌شود که مشتمل بر تأمل و تدبّر باشد و به خاطر اینکه خداوند در علم خود نیازمند تدبّر و تأمل نیست، در مورد آگاهی خداوند به امور، واژه فقه استعمال نمی‌شود. همان‌گونه که واژه فقه هم به معنای عام و هم به معنای خاص اراده شده است، دانش فقه نیز به دو معنای عام و خاص مورد تعریف واقع شده است و بر خلاف واژه فقه، دو معنای اراده شده از دانش فقه در طول زمان و در مسیر تشکیل دانشی به نام فقه و در فرآیند تخصصی شدن دانش‌ها در جهان اسلام دچار تغییر و تحول شده است.

شیخ بهایی در بررسی یک روایت<sup>۴</sup> بر این مدعا که مراد از «فقه»، معنای خاص و اصطلاحی که در سالیان متأخر رایج شده و به معنای علم به احکام شرعی فرعی از روی ادله تفصیلی است، نبوده؛ بلکه مراد از فقه بصیرت و آگاهی در امر دین - و نه بخشی خاص - است، تأکید می‌ورزد. وی بر این باور است که غالب از موارد استعمال «فقه» در روایات، همین معنای عام است: «لیس المراد بالفقه فيه الفقه بمعنى الفهم؛ فَإِنَّهُ لَا يَنَاسِبُ الْمَقَامَ وَلَا الْعِلْمَ بِالْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ الْفَقْهِيَّةِ عَنْ أَدْلَتِهَا التَّفْصِيلِيَّةِ، فَإِنَّهُ مَعْنَى مُسْتَحْدَثٌ، بَلْ

المرادُ البصيرة في أمر الدين و الفقه أكثر ما يأتي في الحديث بهذا المعنى» (ملاصدرا، ۱۳۹۱ق، ج ۱: ۱۹۹)؛ منظور از فقه در این روایت، فقه به معنای فهم نیست؛ زیرا معنای لغوی آن با این روایت بی‌مناسبت است و همین‌طور منظور، فقه مصطلح به معنای علم به احکام شرعی فقهی که از طریق ادله تفصیلی استنباط شده است، نیست؛ زیرا این معنایی است که بعداً رایج شده است؛ بلکه منظور از فقه در روایت، بصیرت در امر دین است و اکثر مواردی که واژه فقه در حدیث به کار رفته است، به همین معناست.

معنای اصطلاحی فقه که سالیان متمادی به معنای فهم عمیق و بصیرت در کل دین مورد استفاده قرار می‌گرفت در سالهای آغازین تدوین فقه و در سایه تخصصی شدن فراگیر معارف و دانش‌های مختلف دین، به معنایی خاص و به مفهومی تازه مورد استفاده واقع گردید. بدین صورت که معنای متبادر از «فقه» از این سالها به بعد، فهم از کل آموزه‌ها و معارف دین (اعم از اصول و فروع) نبوده؛ بلکه آگاهی نسبت به بخشی از آن معارف (احکام شرعی فرعی مستند به ادله تفصیلی) بود (علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۳؛ همو، ۱۴۲۰ق، ج ۱: ۲؛ شهید اول، ۱۴۱۹ق: ۱).<sup>۵</sup>

بر این اساس، نه فقط تعریف این واژه، تغییر یافته، بلکه وظیفه و کارویژه‌های آن نیز با تغییر مواجه شده است و این علم، موظف به آگاهی‌بخشی به همه مسلمانان نسبت به همه معارف دین نبوده، بلکه تعیین تکلیف مکلفان در انجام امور شرعی (اعم از فردی و اجتماعی) و استنباط احکام مورد ابتلا، وظیفه اصلی این علم شمرده شده است.

فرآیند تبدیل معنای عام «فقه» به معنای خاص که در کلمات برخی، به تبدیل فقه اکبر (آگاهی نسبت به اصول و فروع دین) به فقه اصغر (آگاهی نسبت به احکام فرعی شریعت) تعبیر شده است را می‌بایست در گرو نیازهای زمانه و لزوم تخصصی شدن علوم دانست (دانش پژوه: ۱۵).<sup>۶</sup>

بنا بر این و با توجه به آنچه گذشت، می‌توان این‌گونه ادعا کرد که واژه فقه در اصطلاح به دو معنای عمده (عام و خاص) به کار گرفته شده است که عبارتند از:

- ۱- فقه؛ یعنی علم و آگاهی به مجموعه دین؛
  - ۲- فقه؛ یعنی دانش احکام و مقررات فرعی شرعی مستند به ادله تفصیلی.
- آیه‌الله خامنه‌ای در راستای تعریف اول، فقه را از حیث لغت به معنای فهم، درک و

شناخت دانسته و در معنای اصطلاحی نیز آن را نه به معنای خاص، بلکه در راستای معنای لغوی و درک دیرینه از این واژه، به معنای ای چون فهم دین (آیه الله خامنه‌ای، ۱۳۶۹/۱/۲۹)، معرفت دینی (آیه الله خامنه‌ای، ۱۳۶۶/۱/۵)، شناخت دین (آیه الله خامنه‌ای، ۱۳۶۳/۲/۱۹) و یا دانش فهم اسلام تعریف کرده است (آیه الله خامنه‌ای، ۱۳۶۶/۴/۳۰). هر چند ایشان در جایی دیگر با محور قرار دادن شریعت، در تعریف فقه، نیاز جامعه و حکومت به فقه و شریعت را مد نظر قرار داده و به موازات تعریف امام خمینی به اینکه «حکومت، فلسفه عملی فقه است»، فقه اسلامی را «مقررات اداره زندگی مردم» (آیه الله خامنه‌ای، ۱۳۸۲/۳/۱۴) معنا کرده است.

بنابراین، می‌توان دو نگاه عمده (عام و خاص) را در تعریف فقه از سوی ایشان ارائه کرد. مطابق این دیدگاه، معنای لغوی فقه در حوزه عام عبارت است از آگاهی از دین (آیه الله خامنه‌ای، ۱۳۷۰/۶/۳۱) و فهم دین در فروع و اصول (آیه الله خامنه‌ای، ۱۳۸۰/۲/۲۲) که امور اساسی دین اسلام، چون اثبات خدا، توحید، معاد و در مجموع، اصول اعتقادات و عقاید، اخلاقیات اسلامی و بلکه تمام معارف با همه شمول و سعه‌شان (آیه الله خامنه‌ای، ۱۳۶۶/۱/۵) را دربرمی‌گیرد: «مراد از فقه، تنها علم به احکام فرعی نیست؛ بلکه مراد از فقه، علم دین، اعم از معارف الهی و عقاید حقه و علم اخلاق و فقه به معنای مصطلح می‌باشد» (آیه الله خامنه‌ای، ۱۳۸۱/۹/۲۵).

این در حالی است که فقه به معنای خاص در باور ایشان، به مانند سایر فقیهان، به احکام رایج فقهی، آگاهی از فروع دینی، استنباط وظایف فردی و اجتماعی انسان از مجموعه متون دینی اختصاص دارد: «منظور ما از فقه به معنای خاص کلمه؛ یعنی آگاهی از علم دین و فروع دینی و استنباط وظایف فردی و اجتماعی انسان از مجموعه متون دینی است که عبارت از فقه است. این فقه خیلی مهم است. تکلیف تمام زندگی از قبل از ولادت تا بعد از ممات، احوال فردی و زندگی شخصی، احوال اجتماعی او نیز و زندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و دیگر شؤون او در فقه مشخص است» (آیه الله خامنه‌ای، ۱۳۷۰/۶/۳۱).

بر این اساس، باید گفت که فقه به معنای خاص، در قبال فهم معارف تمام جوانب دین مبین اسلام، به بخشی از این معارف، یعنی احکام شریعت (آیه الله خامنه‌ای، ۱۳۷۲/۶/۲۱) اختصاص دارد و قادر است زندگی انسان اعم از ذهن، مغز، دل، جان،

آداب زندگی، ارتباطات اجتماعی، ارتباطات سیاسی، وضع معیشتی و ارتباطات خارجی را اداره کند (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۷۰/۱۱/۳۰).

گر چه در نهایت باید گفت که این دو معنا از فقه با یکدیگر منافات نداشته و به‌عنوان عام و خاص مطلق، مکمل یکدیگر تلقی می‌شوند و حتی می‌توان گفت برای فهم احکام عملی فقه، می‌بایست فهمی جامع از اصل و اساس دین نیز داشته باشیم: «فقه همان معرفت دینی است. البته فقه و فقهات را به دو معنا بیان می‌کنیم. هر دو معنا درست است و مکمل یکدیگر است؛ یک معنا از دو معنای فقه را همان فهم کلی دین می‌دانیم که در این آیه شریفه «لِيَتَّقَهُوا فِي الدِّينِ» به آن معنا اشاره شده [است]. وظیفه ما در حوزه علمیه این است که ما دین را بفهمیم؛ نه فقط احکام را؛ نه فقط فقه و فقهات به معنای دوم را، بلکه دین را. باید کلیت دین برای شما معلوم باشد. در این کلیت دین، اصول و عقاید و مبانی دین و معارف دینی هست و جنبه‌های عملی دین، یعنی احکام، اعم از احکام فردی و احکام اجتماعی و آنچه که برای اداره زندگی انسان لازم است، نیز هست» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۶۶/۱/۵).

## ۲- معنای سیاست

تبیین واژه سیاست به‌مانند هر واژه دیگر در حوزه مفاهیم علوم انسانی، دشوار می‌نماید؛ زیرا در عین حال که معنای واضحی از آن وجود دارد، اما با توجه به اینکه تعریف از خود یک مفهوم با مشکل مواجه است، معمولاً به آثار، خواص و غایات آن مفهوم مراجعه کرده و تعریف را بر پایه آن تنظیم می‌نمایند و از این‌رو، در تعریف نیز با تفاوت‌های بسیاری مواجه هستیم. واژه سیاست نیز همچون بسیاری از این واژگان در این ورطه فرار گرفته و در نهایت معنای مورد اتّفاقی از آن در نزد اندیشمندان وجود ندارد و هر فرد و یا مکتبی فراخور مبانی و درک خود به تعریف سیاست همت گمارده است.

در حالی که این واژه در لغت به معانی بسیاری از جمله حکم‌راندن، اداره‌کردن، مصلحت و تدبیرکردن، عدالت، داوری، تنبیه، نگهداری و حراست (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۸: ۱۲۲۲۵) استعمال شده است. در حوزه حاکمیت عمدتاً به معنای تصدی شؤون ملت و تدبیر امور مملکت آمده است (طریحی، ۱۴۰۸ق، ج ۲: ۴۶۸).<sup>۷</sup> برخی آن را به معنای ریاست دانسته (زمخشری، ۱۴۰۹ق، ذیل کلمه «سوس»)<sup>۸</sup> و برخی میان سیاست

و تدبیر تفاوت قائل شده و در حالی که تدبیر را اعم از معنای سیاست می‌دانند، سیاست را به معنای تدبیر مستمر - و نه تدبیری یکباره - معنا کرده‌اند<sup>۹</sup> (عسکری، ۱۴۱۲ق: ۲۸۸). این واژه علاوه بر اینکه در معنای لغوی با اختلاف همراه شده است در حوزه اصطلاحی نیز از اختلاف به‌دور نمانده؛ بلکه با اختلاف بیشتری مواجه شده است. چه آنکه از یک سو اندیشمندان سیاسی غرب - چون گاتیانو موسکا در «طبقه حاکم» و آسیتن ژنی در «حکومت بر انسانها» - در بحث در مورد رابطه میان فرمانروا و فرمانبردار بر این باور قرار گرفتند که سیاست به معنای حکومت کردن بر انسانها است. هارولد لاسکی در تعریف سیاست گفته است که سیاست؛ یعنی دانستن اینکه چه کسی می‌برد، چه می‌برد، چه موقع می‌برد، چگونه می‌برد و چرا می‌برد و استیون بر این باور است که سیاست، توزیع آمرانه ارزشهاست و نولی نیز در تعریف سیاست این‌گونه اظهار داشته است که سیاست؛ یعنی همه آن فعالیت‌هایی که مستقیم یا غیر مستقیم با کسب قدرت دولت، تحکیم قدرت دولت و استفاده از قدرت دولت همراه است (عالم، ۱۳۷۵: ۲۹-۳۰). از سوی دیگر، این واژه در میان اندیشمندان اسلامی، ضمن دارا بودن معنای لغوی، بار معنایی خاصی را هم به‌دوش می‌کشد که بر اساس آن، سیاست، روش اداره جامعه، جهت رسیدن به کمال مادی و معنوی برشمرده می‌شود.

از نظر غزالی، سیاست عبارت است از همت‌گماشتن به اصلاح مردم با ارشاد و هدایت آنان به راهی که در دنیا و آخرت موجب رهایی و نجاتشان گردد (غزالی، ۱۳۶۸: ۵۵).<sup>۱۰</sup>

در همین راستا، استاد محمدتقی جعفری رحمته‌الله نیز ضمن اینکه سیاست در منطق دین اسلامی را مقوله‌ای ناپسند ندانسته، آن را واژه‌ای هنجاری و در راستای اهداف الهی معنا می‌نماید: «سیاست به معنای حقیقی آن عبارت است از مدیریت و توجیه و تنظیم زندگی اجتماعی انسانها در مسیر حیات معقول ... . سیاست با این تعریف، همان پدیده مقدس است که اگر به‌طور صحیح انجام بگیرد با ارزش‌ترین یا حداقل یکی از با ارزش‌ترین تکاپوهای انسانی است که در هدف بعثت پیامبران الهی منظور شده [است]» (جعفری، ۱۳۶۹: ۴۷).

«سیاست از دیدگاه اسلام، عبارت است از مدیریت حیات انسانها، چه در حالت فردی و چه در حالت اجتماعی برای وصول به عالی‌ترین هدفهای مادی و معنوی»

(جعفری، ۱۳۷۸: ۲۵۳).

حضرت آیه‌الله خامنه‌ای نیز سیاست را به توانایی اداره شؤون زندگی مردم معنا کرده (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۶۸/۱/۲) و با گره زدن مقوله دین به سیاست، مفهوم سیاست را به معنای تنظیم امورات زندگی اجتماعی مردم دانسته و بر این نکته تأکید ورزیده است که دین می‌بایست متصدی این امور گردد: «تحقق دین و پیروزی حقیقی هر دینی به این است که یک جامعه‌ای را، یک عده‌ای از مردم را بتواند اداره کند. زندگی آنها را، حیات اجتماعی آنها را، اقتصاد آنها را، جنگ و صلح آنها را، روابط فردی آنها را، روابط آنها با بقیه مردم دنیا را این دین تنظیم کند؛ یعنی مجموع اینها، همان چیزی است که به آن گفته می‌شود سیاست» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۶۶/۶/۶).

آنچه که از سوی فقیهان، هویت فقه سیاسی را تشکیل داده و ضرورت و یا امکان آن را جلوه‌گر می‌نماید در گرو این معناست که آیا از اساس، میان دین و سیاست به معنای عام و فقه و سیاست به صورت خاص، ارتباطی برقرار است و یا اینکه این دو مقوله از اساس، ارتباطی با یکدیگر ندارند؟ طبیعی است که اثبات مقولات سیاسی در حوزه فقه در گرو وجود مؤلفه‌هایی سیاسی در فقه و ارتباط فقه با عنصر سیاست است. از این رو، دیدگاه‌هایی که سیاست را عنصری نامطلوب دانسته و ورود عنصر سیاست به عرصه فقه را برنتابیده و پرداختن به آن را در راستای وظیفه فقه ندانسته‌اند، از پذیرش شاخه‌ای به نام «فقه سیاسی» در عرصه فقه ابا دارند.

این در حالی است که واژه سیاست ذاتاً بار معنایی منفی با خود به همراه نداشته و به عنوان مجموعه تدابیری برای اداره جامعه، فرض شده است. لکن به خاطر ظلم و ستم‌هایی که از سوی سیاستمداران و اصحاب قدرت در ادوار مختلف، بر جوامع تحمیل شد، واژه سیاست در اذهان مردم با ظلم، دروغ، حقه و نیرنگ همراه گردید و طبیعی است که در اذهان برخی این امر از عوامل تلقی جدایی دین از سیاست شده بود. «کلمه سیاست هم از آن کلماتی است که به جهت شیوع استعمال آن در فرصت‌طلبی‌ها، نیرنگ‌بازی‌ها، دروغ‌ها، زورگویی‌ها، بازی با جان و مال و نوامیس مردم، استخدام هرگونه وسایل در راه وصول به هرگونه هدفی که برای قدرتمندان خودکامه مطلوب تلقی شده است، نقض پیمانها و زیر پا گذاشتن هرگونه اصول و مسائل مذهبی و اخلاقی و در یک عبارت مختصر، جهان و انسان را وسیله و خود را هدف تلقی کردن،



خیبث‌ترین و وحشتناک‌ترین مفهوم را به ذهن شنونده و مطالعه‌کننده متبادر می‌سازد؛ چنانکه با شنیدن کلمه سیاستمدار، چهره‌ی یک حقه‌باز و شیاد و نابه‌کار و کسی که برای ربودن یک دستمال، آتش به قیطره می‌زند، در ذهن انسان خطور می‌نماید. آیا به‌راستی چنین است و چنین باید؟» (جعفری، ۱۳۶۹: ۴۷-۵۰).

به هر حال، واژه سیاست که پیش‌تر به‌خاطر اموری از جمله حاکمیت حاکمان جائز و لزوم تقیه و تلقی نامناسب از سیاست و حکومت کمتر مورد استفاده قرار می‌گرفت در دو - سه قرن اخیر به دلایلی همچون گریزناپذیری از جهاد با مهاجمان به کشور اسلامی، ایجاد فضای سیاسی زمان مشروطه و ... از استفاده بیشتری در عبارات فقیهان برخوردار شده و در سالهای اخیر و به‌واسطه عملی شدن نظریه حکومت اسلامی در عصر غیبت و پیروزی انقلاب اسلامی ایران به‌رهبری امام خمینی علیه السلام با شدت و کثرت مضاعفی مورد استفاده واقع شده است.

گرچه در سالهای قبل‌تر، میرزای نائینی به‌صراحت، سیاست را وسیله احقاق حق و جلوگیری از تجاوزها و ظلم و فساد معرفی می‌کند و شهید مدرس، سیاست را عین دیانت و دیانت را عین سیاست اعلام می‌دارد، اما این دسته از فقها در آن زمان، محدود بوده و اکثریت فقها را دربر نمی‌گیرند و باز گرچه استعمال این واژه در سالهای مبارزه با رژیم طاغوت بیشتر شده و در بیان و قلم برخی از فقها یافت می‌شود، اما با پیروزی انقلاب اسلامی عملاً استیلائی معنای منفی بر این واژه، رخت بر بسته و کاربرد مفهوم مثبت آن در کلمات بسیاری از فقها یافت می‌شود. پدیده انقلاب اسلامی معنای زشت و کریه‌ی که از سیاست در اذهان فقها نقش بسته بود را پاک کرده و معنای مدیریت نظام جامعه را برای فقها تداعی نمود.

فارغ از امام خمینی که سردمدار نظریه اسلام مشتمل بر سیاست‌ورزی در جهان معاصر است و اسلام بدون سیاست را گونه‌ای نسخ‌شده از اسلام و بلکه بدتر از نسخ اسلام می‌داند، فقیهان دیگری نیز بر این قضیه صحه گذارده و به استدلال در این خصوص اهتمام ورزیدند.<sup>۱۱</sup> آیه‌الله خامنه‌ای نیز در همین راستا، ضمن اینکه سیاست را عنصری ناهنجار ندانسته و استفاده از آن را در راستای اهداف اسلام می‌داند، تفکیک حوزه دین از سیاست را به‌معنای جداکردن دین از بخش بزرگی از معارفش اعلام می‌کند و ضمن ناقص دانستن این‌گونه قرائت از اسلام، ترویج این اندیشه انحرافی را به

مستکبرین جهان و سرسپردگان آنها نسبت داده است: «دینی که در آن، قدرت سیاسی دین و زمامداری احکام الهی و تشکیل نظام اسلامی و اداره جامعه در همه ابعاد بر طبق آیات خدایی، وجود نداشته باشد، او دین اسلام نیست؛ اسلام ناقصی است... . زمامداران مادی دنیا و سرسپردگان استکبار جهانی سعی می‌کنند تا آنجا که ممکن است دین را از مسائل سیاسی و اداره جامعه و اینکه قدرت سیاسی و اجتماعی در جامعه متعلق به احکام خدا باشد دور و جدا نگه دارند» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۶۶/۶/۶).

با توجه به اینکه سیاست معنای منفی نداشته و به‌عنوان دانشی که تدبیر امور جامعه را بر عهده دارد، در دین اسلام و به‌صورت خاص، فقه شیعه، مورد اهمال قرار نگرفته است. از این رو، می‌توان مقوله فقه سیاسی را از مقولات مهم و اساسی در حوزه فقه به حساب آورد؛ به گونه‌ای که فقه شیعه را گریزی از آن نیست. به همین خاطر فقه شیعه با توجه به تمام محدودیت‌هایی که داشته از همان ابتدا تا کنون به بحث در خصوص مسائل سیاسی مانند نماز جمعه، دارالاسلام، دارالکفر، جهاد، رابطه (مرزبانی)، امر به معروف و نهی از منکر، حسبه و ... که در سراسر فقه پراکنده هستند، پرداخته و در زمان معاصر نیز مسائل سیاسی را به‌صورتی پررنگ‌تر مورد اهتمام خویش قرار داده است. هر چند می‌توان میان مسائل فقه سیاسی در زمان حاضر و زمانهای دور، این‌گونه تفکیک کرد که فقه سیاسی زمان گذشته، بیشتر رنگ و بوی فردی داشته و در قالبی فردمحور و مکلف‌مدار استنباط می‌شده است و اگر در آن دوران از مباحث اجتماعی چون نماز جمعه و دارالحرب و دارالکفر، سخن به میان می‌آمده است، حیثیت فردی افراد اجتماع نسبت به این مقولات و تکلیف افراد نسبت به این امور مراد بوده است. این در حالی است که پس از گذر از دوران تقیه و رسمیت‌یافتن حکومتی شیعی در کشور پهناور ایران و گسترش آن در برخی از نقاط دیگر، قدری از فردمحوری فقه شیعه کاسته و نظریات حکومتی چندی از سوی برخی فقها برای اداره سیاسی شیعه در عصر غیبت عرضه شد.<sup>۱۲</sup>

### ۳- معنای فقه سیاسی

اصطلاح «فقه سیاسی» که به مباحث سیاسی در عرصه فقه می‌پردازد، در سایه تشکیل نظام جمهوری اسلامی و حضور عملی فقه در عرصه سیاست و مدیریت کشور، بسیار مورد استفاده قرار گرفته و عهده‌دار بررسی اموراتی به جهت تدبیر امور جامعه اسلامی

و تنظیم روابط جامعه اسلامی در دو حوزه داخلی و خارجی است و مرهون تخصصی شدن مباحث خاص در حوزه فقه بوده، به موضوعات سیاسی و حکومتی در کنار رشته‌های دیگر فقهی می‌پردازد.

ضرورت تفکیک مباحث فقه سیاسی از سایر مباحث فقهی با این توجیه صورت می‌پذیرد که مسائل و مباحث فقه در عصر حاضر، بسیار گسترده شده و تخصص در تمامی ابواب و مسائل آن از توان یک شخص، بلکه از اندازه عمر وی خارج است. بنابراین، لازم است که فقه، تخصصی شود و همچون فقه پزشکی، فقه خانواده، فقه عبادات، فقه اقتصادی و ...، فقه سیاسی نیز مورد مطالعه تخصصی قرار گیرد.

هر چند برخی دایره فقه سیاسی را بسیار وسیع‌تر از سایر رشته‌ها و گرایش‌های فقه فرض کرده و با تقسیم فقه به دو قسمت احکام عمومی و خصوصی، آن را در ذیل مباحث عمومی که موضوع آن جامعه و عموم مردم است، قرار داده‌اند. مطابق این نگرش، مواردی که موضوع آن‌ها، فرد یا افراد خاصی است، در نقطه مقابل احکام عمومی و فقه سیاسی قرار خواهند گرفت: «فقه سیاسی در بخش احکام عمومی قرار می‌گیرد و معنای خاص از آن اراده می‌شود. حکم خصوصی حکمی است که موضوع آن فرد یا افراد خاص است؛ اعم از اینکه تنها یک فرد، مکلف به انجام یا ترک آن باشد؛ مانند خصایص پیامبر ﷺ یا افراد زیاد به نحو عموم افرادی یا بدلی یا مجموعی؛ مانند وجوب نماز و روزه، واجبات کفایی، احکام عقود و ایقاعات و احوال شخصی؛ در حالی که حکم عمومی، حکمی است که موضوع آن فرد یا افراد نیست؛ بلکه جامعه است؛ مانند مقررات فرهنگی، بهداشتی، جنگ، صلح، بیمه، مالیات، مقررات حقوقی، جزایی، سیاسی، اقتصادی و بین‌المللی» (گرگی، ۱۳۷۵: ۸).

گرچه از آغاز تدوین دانش فقه، بخش وسیعی از مباحث آن به مباحث سیاسی اختصاص داشته و هیچ‌گاه فقه شیعه از این‌گونه مسائل، تهی نبوده است، اما این مباحث به علل بسیاری جایگاه خاصی را به خود اختصاص نمی‌داده و در داخل ابواب مختلف فقه پراکنده بودند تا اینکه با تحقق حاکمیت سلاطین شیعه و رخت‌برستن نسبی فضای تقیه، کم‌کم زمزمه اختصاص بخش خاصی از فقه به مسائل سیاسی آغاز شد؛ به‌گونه‌ای که شهید اول و شهید ثانی ابواب فقه را به چهار قسم عبادات، عقود، ایقاعات و سیاسات تقسیم نمودند (شهید اول، ۱۴۱۹ق، ج ۱: ۶۱-۶۳؛ شهید ثانی، ۱۴۰۹ق: ۱۸۲) و ملا

احمد نراقی برای نخستین بار، مباحث مربوط به ولایت فقیه را در عائده‌ای خاص در کتاب «عوائدالایام» آورده و به‌گونه استدلالی از آن بحث کرده است. همچنین فیض کاشانی در کتاب «مفاتیح‌الشرائع» همه ابواب فقه را در دو فن عمده «عبادات و سیاسات» و «عبادات و معاملات» جای داده است (فیض کاشانی، ۱۴۰۱ق، ج ۱: ۳۶).

لزوم اختصاص بخشی از فقه به مباحث سیاسی در عصر حاضر، جدی‌تر شده است. آیه‌الله زنجانی از فقیهان معاصر، ضمن تقسیم ابواب فقه به سه قسم عمده «عبادات»، «عقود و ایقاعات» و «احکام و سیاسات»، فقه سیاسی را به‌عنوان قسیم دو بخش دیگر فقه، مطرح کرده است (شبیری زنجانی، بی تا: ۱-۲).

بر این اساس و با توجه به اینکه سیاست در اندیشه آیه‌الله خامنه‌ای به‌معنای توانایی اداره شؤون زندگی مردم معنا شده (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۶۸/۱/۲) و با عنایت به دیدگاه‌های ایشان در مورد معنای فقه - به‌معنای عام و خاص - و عبارات ایشان در خصوص مراد از فقه سیاسی، می‌توان به دو معنا از فقه سیاسی اشاره کرد:

الف- بخشی از فقه که مرتبط با اداره سیاسی کشور است.

مطابق این تعریف، فقه سیاسی، به بخشی از گستره فقه، اطلاق می‌شود که به امورات سیاسی مرتبط بوده و در پیوند با مدیریت امورات مختلف سیاسی - اجتماعی کشور است: «فقه سیاسی؛ یعنی آن بخشی از فقه که مربوط به اداره سیاسی کشور است؛ مسائل اجتماعی و مسائل حکومت و مسائل جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و امثال اینها» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۶۱/۱۰/۴) و اگر گاهی این بخش از فقه فعال نشده، به این دلیل است که «فقه شیعه نمی‌خواسته جامعه سیاسی را اداره کند. حکومتی در اختیار او نبوده که بخواهد جهات آن حکومت را اداره کند و احکام آن را از کتاب و سنت استنباط نماید» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۶۷/۳/۱۴).

ب- بخشی از بابهای عملی فقه که در ارتباط با اداره زندگی مردم است.

بر اساس این دیدگاه از فقه سیاسی، بابهایی از فقه مورد توجه قرار می‌گیرند که به امورات سیاسی مربوط می‌شوند: «ما یکبار دیگر باید ابواب عملی فقه را که مربوط به اداره زندگی مردم است شروع کنیم اینها را بحث کنیم؛ چه ابواب معاملات را، چه ابواب سیاسات را» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۶۵/۱/۴).

با توجه به این دو معنا که شاید بتوان آنها را به یک معنا ارجاع داد، بخش‌هایی از

فقه در گستره امور سیاسی به جهت اداره زندگی مطلوب مردم، در ذیل واژه «فقه سیاسی» جای می‌گیرد و ضمن اینکه این اصطلاح در ذیل دانش فقه قرار گرفته و بحث از بخش‌ها و بابهای فقهی مرتبط با حوزه سیاست کارویژه این گرایش فقهی دانسته شده، همین قضیه، وجه تمایز گرایش فقه سیاسی با سایر گرایش‌ها در گستره فقه در نظر گرفته شده است.

#### ۴- ماهیت فقه حکومتی

واژه دیگری که در کنار واژه «فقه سیاسی» استعمال می‌شود و معمولاً به اشتباه، مرادف با فقه سیاسی استعمال می‌شود (مهریزی، ۱۳۷۶، ش ۱۲: ۱۴۱ و ۱۴۲)، واژه مرکب «فقه حکومتی» است. مراد از این واژه، مباحثی در حوزه فقه که به حکومت و مسائل آن پیردازد نیست؛ بلکه مراد از «فقه حکومتی»، نگرشی است که فقیه بر اساس آن، حاکمیت سیاسی شیعه را در نظر گرفته و در استنباط خود به رفع نیازهای حکومت توجه می‌کند. مطابق این نگرش، در بررسی احکام، مباحث فقهی و بیان افعال مکلفان، هر یک از انسانها به‌عنوان فردی از افراد حکومت اسلامی در نظر گرفته می‌شوند و نه به‌عنوان مکلفی جدا و بریده از اجتماع و حکومت. لذا فقه حکومتی نه به‌عنوان بخشی از فقه، بلکه به‌معنای نگرش و بینش حاکم بر کل فقه بوده و بر اساس آن استنباطهای فقهی بر اساس فقه اداره نظام سیاسی بوده و تمامی ابواب فقه ناظر به اداره کشور می‌باشند.

از این‌رو، گستره‌ای که در فقه حکومتی مورد بحث قرار می‌گیرد، نه مباحث سیاسی، بلکه تمامی ابواب و مسائل فقه خواهد بود؛ چه آنکه حکومت، شؤون و زوایای مختلفی داشته و فقیه می‌بایست همه آن مسائل را نیز بنا بر رفع نیازهای حکومت مورد بررسی قرار دهد. در این صورت، مباحث حوزه اقتصادی، فرهنگی، حقوقی، نظامی، انتظامی، خانواده، احوالات شخصیه و ... بلکه تمامی فقه، گستره فقه حکومتی را تشکیل خواهد داد.

آنچه که فقه حکومتی را از فقه سیاسی و فقه عمومی متمایز می‌کند این است که: اولاً: فقه سیاسی به مباحثی در ذیل حکومت و نظام سیاسی اختصاص نداشته و می‌تواند مصادیق فردی و غیر حکومتی نیز داشته باشد و لذا فقه سیاسی از زمانهای دور و در حاکمیت حاکمان جائز در ذیل مباحث فقه فردی در فقه شیعه وجود داشت و

گرچه در زمان حاکمیت سیاسی شیعه، مصادیق بیشتری می‌یابد، اما همیشه و در ذیل هر حکومتی می‌توان از فقه سیاسی بحث به‌میان آورد. از این‌رو، باید گفت که فقه سیاسی ضرورتاً، حکومت‌محور نیست؛ در حالی که فقه حکومتی همیشه در ذیل نظام سیاسی معنا می‌یابد.

**ثانیاً:** فقه سیاسی، بخشی از ابواب و مسائل فقه که به موضوعات سیاسی مربوط می‌شود را مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهد و این در حالی است که در فقه حکومتی همه مباحث و موضوعات، مورد توجه قرار می‌گیرند. به عبارتی فقه سیاسی، ضرورتاً به مباحثی که سیاسی فرض می‌شوند، می‌پردازد، بر خلاف فقه حکومتی که مباحث اقتصاد و فرهنگ نیز در ذیل آن جای گرفته و به غایت رفع نیازمندی حکومت اسلامی مورد بررسی قرار گرفته و اداره کلان جامعه مؤمنان و لوازم اداره مطلوب آن را مد نظر خویش قرار می‌دهد.

**ثالثاً:** گرچه فقه حکومتی، گستره‌ای به شمول و توسعه فقه عمومی دارد، اما آنچه فقه حکومتی را از فقه رایج متمایز می‌کند، این است که در فقه حکومتی، به‌دست‌دادن احکام الهی در همه شئون یک حکومت مد نظر بوده و به همه احکام فقهی با نگرش حکومتی نظر می‌شود و تأثیر احتمالی هر حکمی از احکام در کیفیت مطلوب اداره نظام سیاسی ملاحظه می‌گردد. این در حالی است که در فقه عمومی، موضوعات و مسائل فردی خاص و به‌دور از هرگونه ملاحظه حکومتی و نه به‌عنوان شهروندی از افراد یک کشور، بلکه خود به‌عنوان موضوع حکم شرعی مورد استنباط قرار می‌گیرد. طبیعتاً نوع فتاوا و احکامی که از جانب فقیه در این دو دیدگاه ارائه می‌شود متفاوت خواهد بود.

آیه‌الله خامنه‌ای که بر ضرورت این‌گونه نگرش در فقه تأکید کرده‌اند، ضمن اینکه گستره فقه را نسبت به همه ابواب فقه تعمیم می‌دهند، بر اهتمام فقیهان بر استنباط فقهی مطابق این نگرش اصرار داشته و تفاوت و تأثیری که این نگرش می‌تواند در نوع فتاوایی که از سوی فقیه صادر می‌شود داشته باشد را خاطر نشان کرده‌اند: «فقه ما از طهارت تا دیات، باید ناظر به اداره یک کشور، اداره یک جامعه و اداره یک نظام باشد. شما حتی در باب طهارت هم که راجع به ماء مطلق یا فرضاً ماء الحمام فکر می‌کنید، باید توجه داشته باشید که این در یک جا از اداره زندگی این جامعه، تأثیری خواهد داشت، تا برسد به ابواب معاملات و ابواب احکام عامه و احوال شخصی و بقیه ابوابی که وجود

دارد. بایستی همه اینها را به‌عنوان جزئی از مجموعه اداره یک کشور استنباط بکنیم. این در استنباط اثر خواهد گذاشت و گاهی تغییرات ژرفی را به‌وجود خواهد آورد» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۷۰/۶/۳۱).

گرچه نمونه‌های بسیار نادری از فقه حکومتی را می‌توان در سالهای دور، مثل زمان محقق کرکی مورد اشاره قرار داد (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۷۴/۱۲/۷)، اما به‌جرات می‌توان ادعا کرد که فقه حکومتی در سایه پیروزی انقلاب اسلامی و تلاشهای امام خمینی علیه‌السلام و مبانی فقهی ایشان در عصر حاضر متولد شد. در زمانهای گذشته به‌علل متعددی، فقیهان تنها به مسائل فردی پرداخته و ضرورتی به بحث از نظام سیاسی و مسائل مربوط به اداره جامعه احساس نمی‌کردند.

مقام معظم رهبری در تحلیلی، سرّ عدم رویکرد فقیهان گذشته، نسبت به فقه حکومتی و علت استنباط فقهی فردی و غیر حکومتی از سوی فقیهان شیعه در ادوار طولانی فقه و نقش محوری امام خمینی در این خصوص را این‌چنین بیان نموده‌اند: «فقه شیعه را که به‌خاطر طول سالهایی که فقهای شیعه و خود گروه شیعه در دنیای اسلام دسترسی به قدرت و حکومت نداشتند و فقه شیعه، یک فقه غیر حکومتی و فقه فردی بود، امام بزرگوار کشاند به سمت فقه حکومتی. همچنانی که اهل فن اطلاع دارند، در میان کتب فقهی شیعه، بسیاری از مباحثی که مربوط به اداره کشور است، مثل مسأله حکومت، مسأله حربه و چیزهایی که ارتباط پیدا می‌کند به کارهای جمعی و داشتن قدرت سیاسی، چند قرن است که جای اینها خالی است. بعضی‌ها از اوایل هم در کتب فقهی شیعه، مورد تعرض قرار نگرفته است؛ مثل همین مسأله حکومت مثلاً. بعضی‌ها مثل مسأله جهاد که یک مسأله اساسی است در فقه اسلام، چند قرن است که از کتب فقهی استدلالی شیعه به‌تدریج کنار گذاشته شده است و در اغلب کتب فقهی استدلالی، مورد توجه قرار نگرفته است. علت هم معلوم است. فقهای شیعه در این مورد، تقصیر یا قصوری نکرده‌اند. برای آنها، این مسائل مطرح نبوده است. شیعه حکومت نداشته است. فقه شیعه، جامعه سیاسی را نمی‌خواسته است اداره کند. حکومتی در اختیار او نبوده است که جهات آن حکومت را بخواهد اداره کند تا بخواهد احکام آنها را از کتاب و سنت استنباط کند. لذا فقه شیعه و کتب فقهی شیعه، بیشتر فقه فردی بود؛ فقهی که برای اداره امور دینی یک فرد یا حداکثر دایره‌های محدودی از زندگی

اجتماعی، مثل مسائل مربوط به خانواده و امثال اینها بود... این گرایش در زمینه‌های مختلف در آن وجود نداشته است. امام بزرگوار، فقه شیعه اسلام را از دورانی که خود این بزرگوار در تبعید بودند، کشاندند به سمت فقه اجتماعی، فقه حکومتی؛ فقهی که می‌خواهد نظام زندگی ملت‌ها را اداره کند و باید پاسخگوی مسائل کوچک و بزرگ ملت‌ها باشد» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۷۶/۳/۱۴).

تعریف امام خمینی در خصوص واژه فقه و نگرش حکومتی ایشان را نیز می‌توان در راستای توصیه و سفارش ایشان به این نگرش در فقه شیعه ارزیابی کرد که نمایانگر ضرورت این رویکرد در حوزه استنباط مباحث فقهی است: «حکومت در نظر مجتهد واقعی، فلسفه عملی تمامی فقه است و فقه در تمام زوایای زندگی بشریت است. حکومت، نشان‌دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۱: ۲۸۹).

### ب- گونه‌های رویکرد فقهی

فارغ از اختلاف در معنای فقه سیاسی که حد فاصل میان نگرش حداقلی و حداکثری است، این اختلاف به گونه‌ای وسیع‌تر در خود فقه نیز وجود دارد. بلکه می‌بایست تفاوت رویکرد فقیهان در فقه حداقلی و حداکثری را در دیدگاه متفاوت فقیهان نسبت به اموری در علم کلام و فقه جست‌وجو کرد که از آن میان، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

ضرورت وجود وصف عصمت برای حاکم، تردید یا انکار نسبت به وجود نظام سیاسی اسلام در زمان رسالت پیامبر ﷺ و زعامت حضرت علی علیه السلام در صدر اسلام، باور به تقدس دین و فقه و ضرورت دوری از سیاست به‌عنوان امری ناهنجار و پلید، عدم ظرفیت مناسب در فقه شیعه برای رسیدگی به امور مختلف جامعه اسلامی و مسلمانان، سطح انتظار بسیار اندک از فقه، انسداد باب فقه و اجتهاد در مسائل نوظهور، ظهور و وجود فضای تقیه در برخی از زمانها و گونه متفاوت اجتهاد فقیهان.

از این رو، هر فرد، گروه و یا مکتب فقهی، مطابق بینش و دیدگاه‌های خود، به گونه‌ای متفاوت از سایرین در حوزه استنباط و اجتهاد در مسائل، وارد شده و وجود و ظهور مکتب و یا دیدگاهی خاص در حوزه فقه را موجب شده‌اند؛ به گونه‌ای که این گونه‌ها و گرایش‌ها را می‌توان به‌عنوان تقسیماتی در حوزه فقه و از جمله فقه سیاسی به حساب



آورد که از قرار ذیل خواهند بود:

## ۱- فقه فردمحور

برخی از فقیهان با گذر از ارتباط و تعامل حوزه فقه و سیاست و برخورداری فقه از مباحث و مسائل سیاسی، نسبت به برخی از مسائل سیاسی اقبال نشان داده، مسائلی چند از حوزه سیاست را با توجه به حیث فردی و نه اجتماعی مکلفین در مباحث خویش مطرح کرده‌اند. با وجود طرح مسائل سیاسی از سوی این گروه، آنچه که موجب محدودیت مضاعف فقه سیاسی در این نگرش شده است، پارادایم حاکم بر این دیدگاه؛ یعنی محوریت حیثیت فردی و نه اجتماعی مکلف در استنباط احکام شرعی است؛ زیرا در بسیاری از ادوار، حاکمان جائز اهل سنت بر اریکه حاکمیت سیاسی تکیه زده، از هرگونه فعالیت نظری و عملی شیعه و به‌ویژه، عالمان شیعه جلوگیری می‌کردند. از این رو، فقیهان شیعه در فضای تقیه شدیدی که بر جامعه شیعی حاکم بود، تنها در چارچوب رفع مسائل فردی مکلفان به استنباط احکام پرداخته و در حوزه مسائل عبادی، اقتصاد فردی، خانواده و مباحثی از این دست، احکام متناسب را صادر می‌کردند و اگر هم از مباحث سیاسی صحبتی به میان می‌آمد، در حد بسیار محدود و در قالب مباحثی چون نماز جمعه، رؤیت هلال و مباحث جزایی و کیفری مانند قصاص و حدود (به جهت رفع نیازهای افراد شریعت‌مدار و البته تا جایی که مزاحمتی برای حاکمیت سیاسی ایجاد نشود) بود. گرچه ممکن است این مسائل در عصر حاضر، از جمله مباحث سیاسی محسوب نشده و در زمره عبادیات و یا حقوق قرار بگیرد، اما به خاطر درگیربودن این مسائل با حاکمیت سیاسی در آن زمانها، می‌توان این مباحث را نماد ظهور و بروز فقه سیاسی در آن ادوار به‌شمار آورد و اگر نامی از جهاد، مرابطه، صلح و یا امر به معروف نیز در حوزه فقه سیاسی به میان می‌آمد، به حیثیت فردی مکلفان و گستره‌ای محدود، منحصر می‌شد و اگر در ابواب مختلف فقه سخن از «حاکم» می‌شد، به جهت رفع نیازهای شیعیان، ضروریات جامعه محدود شیعه و امور حسبه بود و مخاطب در استنباط این مسائل، جامعه‌ای وسیع در ذیل نظام سیاسی نبوده است؛ به دلیل آنکه حاکمیت سیاسی، طرح این مباحث را برنمی‌تابید و طرح آنها مشکلات بسیاری را بر جامعه شیعه تحمیل می‌نمود.

شهید صدر ضمن اشاره به این گروه از فقیهان، با نگاهی خاص به تحلیل این مسأله پرداخته و سرّ این قضیه را در محدود بودن هدف از اجتهاد دانسته است: «برکناری از سیاست، به تدریج موجب شد دامنه هدفی که حرکت اجتهاد را پدید می‌آورد، در میان امامیه محدودتر گردد و این اندیشه را پیش آورد که یگانه جولانگاه آن (که می‌تواند در جهان خارج بازتابی بر آن داشته باشد و آن را هدف بگیرد)، جولانگاه انطباق فرد است با اسلام و نه جامعه و چنین بود که در ذهن فقیه، اجتهاد با چهره فرد مسلمان ارتباط یافت؛ نه با چهره اجتماع مسلمان» (صدر، ۱۳۵۹: ۸).

امام خمینی علیه السلام نیز با عنایت به این نقیصه در حوزه فقه، به تمرکز فقه و فقیهان در مباحثی خاص و وانهادن مباحث کاربردی و «مبتلابه» در زمانهای گذشته و زمان حال اشاره کرده و در تحلیل این قضیه در زمان حاضر می‌فرماید: «حوزه‌های علمیه هم یک‌بعدی بود. هی زحمت می‌کشیدند، تحصیل می‌کردند و چه. اما وضعیت همین بود که تحصیل علوم اسلامی آن هم در فقه بیشتر ابوابش تقریباً منسی بود. چند بابش بود که همه فکرها متمرکز شده بود در همان چند بابی که آن وقت متعارف بود. امروز که می‌بینید که در مسأله قضا هم چنین مشکلات بزرگی برای ما حاصل است و برای ملت ما... و بالاتر از آن؛ قضیه دخالت در امور سیاسی در امور کشوری است که یک عیبی شده بود... این یک نقشه‌ای بوده است که تحمیل بر همه ما شده بود... آن امور مسلمینی که در صدر اسلام با علمای اسلام بوده؛ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عالم بزرگ اسلام، بالاترین شخص اسلام، حضرت امیر علیه السلام هم همین‌طور. آن وقت آن‌طور بوده است و بعد وضع برگشت به اینکه نمی‌توانست یک آخوندی، یک عالمی، یک مجتهدی، اسم سیاست را ببرد؛ نمی‌توانست دخالت در یک امری بکند. می‌گفتند به شما چه ربط دارد؟» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۷: ۳۷-۳۸).

مطابق واقعیت خارجی، وقتی شعار جدایی دین از سیاست در حوزه دین جا افتاد، این قضیه به توده مردم نیز سرایت کرد. بدین ترتیب فقه در آفت غوطه‌ور شدن در امور فردی و عبادی مردم گرفتار شده و از دخالت در امور مهم جامعه و حاکمیت و نظام سیاسی دور افتاد. طبیعی است که در این صورت، مردم نیز از فقها انتظار داشتند که تنها به امورات عبادی و فردی آنها رسیدگی کنند و دخالت و اظهار نظر فقیهان در خصوص مسائل اصلی جامعه و اداره آن را غیر مجاز و فقیهی که به این امور می‌پرداخت را فردی

فاقد دین اصیل می‌پنداشتند.

## ۲- فقه سیاسی جامعه‌مدار و غیر حکومتی

نحله دیگری در حوزه فقه سیاسی وجود دارد که اندیشمندان آن، ضمن باور به اجتماع دو عنصر فقه و سیاست، ضرورت پاسخگویی فقه راجع به همه مقولات سیاسی را خاطر نشان کرده و از همین رو، از محدوده عناصری که در زمان گذشته از مصادیق سیاست قرار داشت، پا را فراتر نهاده و پاسخ به دیدگاه فقه شیعه در مورد عناصر سیاسی جدید را در زمره وظایف خود قرار دادند. بحث از اموراتی چون ماهیت فقهی احزاب، حسبه، نفی سبیل، جهاد ابتدایی، دفاع از کیان اسلام و ... را می‌توان در این راستا ارزیابی کرد. لکن به گمان ما آنچه که این نحله را هنوز در زمره فقه حدّ اقلی قرار می‌دهد، آن است که گرچه اینان مباحث فقه سیاسی را از حوزه فقه فردی به فقه اجتماعی ارتقا داده، مخاطب خود را جامعه و نه فقط افراد، فرض می‌نمایند، اما در عین حال، حقّ حاکمیت سیاسی را، تنها برای امام معصوم می‌دانند و تشکیل نظام سیاسی شیعه در عصر غیبت به رهبری غیر معصوم را بر نمی‌تابند. بر اساس این نگرش، ولایتی که در عصر غیبت بر عهده «فقیهان» نهاده شده است، علاوه بر ولایت در فتوا و قضا، از حدّ ولایت بر امور محجوران، قاصران، اموال بدون صاحب، امور ایتم و ... فراتر نمی‌رود و «فقهها» می‌بایست با اخذ وجوهات شرعی از مردم، به امور حوزه‌ها و تبلیغ دین رسیدگی کنند و تنها به اموراتی که شارع، راضی به تعطیلی آنها نیست و متصدی خاص نیز برای آن تعیین نشده است، بپردازند.

از آنجا که در این نگرش به حیات در ذیل حاکمیت حاکم جائز و نظام سیاسی جور در عصر غیبت اعتقاد وجود دارد، لذا از بسیاری از ظرفیت‌های فقه شیعه استفاده نشده، بسیاری از این احکام معطل می‌ماند و تنها در زمان ظهور امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - به فعلیت خواهند رسید.

قائلین به ولایت در تصرف فقیه و نظریه حسبه را می‌توان در زمره این گروه قرار داد. به عنوان نمونه آیه‌الله اراکی بر این باور است که شأن و وظیفه فقیه در عصر غیبت، تنها اجرای حدود، افتا، قضاوت و ولایت در امور افراد ناتوان است و ادله، قادر به اثبات ولایت فقهی جامع‌الشرائط در سرپرستی نظامی سیاسی و اداره شؤون مختلف آن

نیست (اراکي، ۱۴۱۳ق، ج ۲: ۱۷۲).

آیه‌الله خوئی با تأکید بر عدم توانایی ادله فقهی برای اثبات ولایت فقیه در تشکیل و اداره نظام سیاسی و مدیریت اجزاء و شؤون آن، تنها ولایت در قضاوت و فتوا را به‌خاطر دلیل، ثابت دانسته است و تصرف در امور حسبه را نیز - نه از باب ولایتی که به ادله شرعی مستند است، بلکه - به‌خاطر تحفظ بر قدر متیقن از افرادی که می‌توانند در این امور تصرف نمایند، مورد قبول قرار داده است: «الولاية لم تثبت للفقیه فی عصر الغیبة بدلیل، بل الثابت حسب النصوص امران: نفوذ قضائه و حجیه فتواه و ان تصرفه فی الامور الحسبیه لیس عن ولایة، و من ثم ینعزل وکیله بموته لانه انما جاز له التصرف من باب الأخذ بالقدر المتیقن فقط» (خوئی، ۱۳۹۶ق: ۲۲۴-۲۲۶)؛ ولایت فقیه در عصر غیبت، دلیل شرعی ندارد؛ بلکه آنچه بر اساس روایات، ثابت است، دو چیز است که عبارتند از نفوذ قضاوت و فتوای وی و تصرف در امور حسبه نیز از باب ولایت نیست. از این رو، وکیل فقیه در امور حسبه به‌واسطه مرگ فقیه، خودبه‌خود معزول خواهد بود؛ زیرا جواز تصرف فقیه، تنها از این باب است که وی قدر متیقن از افرادی است که می‌توانند در امور حسبه تصرف نمایند.

### ۳- فقه سیاسی حکومت‌محور و جامعه‌مدار

مسائل و مباحث سیاسی که در سالهای دور، بسیار محدود و ساده بود، در سالهای اخیر، بسیار وسیع و پیچیده شده و شؤون و تنوع زیادی یافته است. از این رو، نقش دولت‌ها نیز که در آن سالها بیشتر به اداره سطح محدود روابط مردم و نیازهای معمولی آنها اختصار می‌یافت در سده اخیر بسیار پررنگ شده و طیف وسیعی از موضوعات و روابط را دربرمی‌گیرد. بر همین اساس، هر نظام سیاسی می‌بایست با در نظر گرفتن همه شؤون و جوانب، بهترین روش را به جهت اداره صحیح جامعه برگزیده و به اجرا درآورد. فقه سیاسی مبتنی بر آموزه‌های شیعه نیز که در همه ادوار، پاسخگوی نیازهای جامعه اسلامی بوده است، در سالهای دور، به‌خاطر اموری خاص، چون حاکم بودن فضای تقیه، به‌دور بودن از حاکمیت سیاسی، عدم رسمیت مذهب شیعه، در اقلیت بودن این مذهب و ... در استنباط احکام و نیازمندی‌های افراد و جامعه، حیثیت فردی مؤمنان را مورد لحاظ قرار می‌داد، در زمان حاضر با طیف وسیعی از مسائل نوپدید مواجه شده

فهرست

سال پانزدهم / شماره دوم

و با کشوری مستقل و جمعیتی انبوه با مذهب شیعه مواجه است. از این رو، فقه سیاسی شیعه که قبل از این، مباحث حداقلی فقه را مورد توجه قرار می‌داد، می‌بایست با تحوّل شرایط و تغییرات اساسی در جامعه، گامی اساسی در تبیین مباحث فقه سیاسی به جهت اداره صحیح و مطلوب جامعه، مردم و نظام سیاسی بردارد. چه آنکه در غیر این صورت به رکود، ایستایی، جمود، عدم قابلیت همراهی با نیازهای زمانه و عدم پاسخگویی به نیازهای متنوع مردم و جامعه، متّهم خواهد شد. در حالی که چنانچه خواهد آمد، در آموزه‌های دینی، شریعت اسلام می‌تواند در همه زمانها، برای همه مردم و نسبت به همه شئون و نیازها پاسخگو باشد.

برخی از راهکارهایی که در مواجهه فقه سیاسی شیعه با شرایط فوق، قابل تصوّر است عبارتند از:

۱- عدم توجه به تحولات و نیازهای نوپیدای زمانه و اجتهاد در همان مسائل گذشته و قرارگرفتن در بطن فقه فردی و رفع نیازهای عبادی، اقتصادی و سیاسی محدود افراد.  
۲- قرارگرفتن در جریان رود خروشان تحولات جهانی و بررسی مسائل و مباحث جدید و توجیه و تبیین انفعالی هر آنچه از جهان غرب وارد می‌شود، با عنایت به برخی از آموزه‌های دینی در قالب حکم به تحریم و تحلیل، جواز و یا حرمت آن مسائل و موضوعات.

۳- استنباط نظامهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و بومی کردن نیازهای جامعه در فقه و قرارنگرفتن در مسیر انفعال. بر این اساس، فقه سیاسی شیعه می‌بایست در زمان حاضر به طراحی نظام سیاسی مطلوب شیعه در عصر غیبت پرداخته و علاوه بر اینکه در فقه اصغر به استنباط می‌پردازد، استنباط مبانی اساسی دین در عصر حاضر را وجهه همّت خویش قرار داده و ضمن بازخوانی منابع اصیل شیعه، به طراحی و مهندسی نظامهای سیاسی در جامعه پردازد و ضمن اینکه در این مسیر به تبیین جایگاه خود در نظامهای مشابه جهانی می‌پردازد، هویت مستقل خود را شکل داده و با جهت‌گیری سعادت‌مادی و معنوی جامعه در استنباط احکام، نه فقط نیازهای فردی، بلکه نیازهای جامعه‌ای وسیع را لحاظ کرده و احکام متناسب را صادر نماید.

طبیعی است که بنا بر راهکار نخست، از یک سو، فقه به ایستایی، جمود و ناکارآمدی در عصر حاضر متّهم شده و از سوی دیگر، بسیاری از ظرفیت‌های فقه در این راهکار

رها شده و مورد استفاده قرار نمی‌گیرد.

بنا بر دیدگاه دوم، گرچه روزآمدبودن و رفع اتهام ناکارآمدی فقه، دغدغه اصلی بوده و رفع نیازهای نوپدید از اهداف اصلی این راهکار است، اما این راهکار موجب خواهد شد، فقه در ورطه انفعال قرار گرفته و با رهاکردن بسیاری از ظرفیت‌های عالی خود، در بستر نظریات غیر دینی حرکت کند و در نهایت تلاش نماید که با حکم به تحریم و تحلیل، جواز و حرمت، تکلیف مؤمنان را راجع به این مسائل روشن نماید. اما این امر در نهایت به تبیین اسلام اصیل نمی‌انجامد و از خطر التقاط نیز به‌دور نخواهد بود. پس واکاوی در منابع اصیل و بازخوانی آن در شرایط حاضر، می‌تواند به طرح نظام‌های سیاسی انجامیده و با بومی‌کردن مباحث، طرح اسلام اصیل در همه شئون و جوانب را موجب شود. از این رو، تنها راهکار سوم است که می‌تواند و می‌باید مورد عنایت قرار گیرد و مراد ما از فقه سیاسی حداکثری، در بستر این راهکار قرار دارد. مطابق این معنا، فقه سیاسی حداکثری، همان فقه سیاسی مطلوب و آرمانی شیعه خواهد بود و در قبال فقه سیاسی حداقلی که از ظرفیت‌های اندکی از فقه سیاسی بهره می‌برد، معنا می‌یابد.

نگرش فقه سیاسی حداکثری را باید در گرو امور بسیاری دانست؛ بلکه این نگرش در صورت اجتماع این امور، صورت وقوع به خود خواهد گرفت که برخی از آنها عبارتند از:

- سطح انتظار متفاوت (بالا) از فقه؛
- موضوع‌شناسی دقیق و منطبق با واقعیت؛
- رفع نیازهای اساسی جامعه به‌واسطه فقه؛
- تأکید بر نقش زمان و مکان در استنباط احکام؛
- ایجاد تمدنی اسلامی در سایه آموزه‌های شریعت؛
- کثرت بحث از مسائل و موضوعات نوپدید در حوزه سیاست؛
- ایجاد و تنظیم روابط میان دولت اسلامی و کشورهای اسلامی دیگر و یا کافر؛
- نظر به ابواب و کتب فقه به‌جهت اداره صحیح نظام سیاسی شیعه در عصر غیبت؛
- حل شئون مختلف نیازهای یک جامعه وسیع در قالب حکومت به‌جهت توسعه دینداری در جهان؛

- عدم توقّف در استنباط احکام و توسعه فقه در خصوص استنباط نظریه‌ها و نظام‌های دینی - سیاسی؛

- مخاطب‌دانستن همزمان جامعه و فرد در فقه و حتّیّ مقدّم‌داشتن؛ نیازهای حکومتی بر نیازهای فردی؛

- استفاده از ظرفیت‌های بالقوه و استفاده نشده فقه برای به‌فعلیت‌رساندن آنچه در سالهای دور (به خاطر وجود موانع) مورد بحث واقع نشده است.

از منظری دیگر، به جهت تبیین ضرورت و ماهیت فقه سیاسی حداکثری باید گفت که معارف و آموزه‌های فقهی در اصطلاح به سه بخش عمده تقسیم شده‌اند که عبارتند از: ۱- «عقاید» که به‌عنوان بخشی از معارف که به شناخت جهان، حقیقت آفرینش و ارتباط آن با خداوند و انسان مربوط می‌شود؛ ۲- «اخلاق» که نمایانگر اوصاف و خُلقیاتی است که انسانها می‌بایست بدان صفات متّصف باشند و ۳- «احکام» که به اعمال و رفتار انسانها در ارتباط با خداوند و با انسانهای دیگر مربوط می‌شود.

علم فقه که متصدّی بخش سوم از معارف و آموزه‌های دین اسلام است، خود به دو نگرش حداقلی و حداکثری تقسیم می‌شود. در نگرش فقه حداقلی، تنها جوانبی از رفتار و اعمال فرد که به خود وی مرتبط است، مورد توجه قرار گرفته و به نیازهای افراد در حوزه مسائل فردی و شخصی پاسخ داده می‌شود و همچنین وظیفه اجتهاد، تنها پردازش و استنباط احکام فردی و عبادی دانسته شده و با محور قرار گرفتن منافع و مضارّ فردی در حوزه استنباط، به ارتباط فرد با جامعه توجه نشده و پاسخگویی به بخش کوچکی از نیازهای افراد مؤمن، وظیفه دانسته نشده است: «فقهی بود که برای اداره امور دینی یک فرد یا حداکثر دایره‌های محدودی از زندگی اجتماعی، مثل مسائل مربوط به خانواده و امثال اینها بود» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۷۶/۳/۱۴).

این در حالی است که در فقه حداکثری، حداکثر نیازهای افراد اعم از نیازهای فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مدّ نظر قرار گرفته و به مسائل شخصی افراد اکتفا نمی‌شود. بر اساس این نگرش، نیازهای اجتماعی افراد از اولویت برخوردار بوده و افراد با این وصف که علاوه بر نیازهای فردی، دارای نیازهای اجتماعی نیز هستند، لحاظ می‌شوند؛ چه آنکه دین اسلام، برنامه‌ای همه‌جانبه برای سعادت و تکامل مادی و معنوی انسانها بوده و همه شئون فردی و گروهی افراد را در قوانین خود مورد

ملاحظه قرار داده است و این امر با محدود کردن و محصور ساختن فقه به امور عبادی و فردی سازگار نیست.

آیه‌الله خامنه‌ای گرایش فقیهان سلف به فقه حدّ اقلی و فاصله گرفتن از فقه حدّ اکثری در زمان گذشته را متذکر شده و این امر را معلول علل خاصی دانسته است: «فقه ما در طول سالهای متمادی گذشته، بیشتر متوجه بوده به فهم اسلام به‌عنوان عمل یک فرد، به‌عنوان وظیفه یک فرد؛ نه فهم اسلام به‌عنوان یک نظام اجتماعی» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۶۴/۹/۱۳).

«در میان کتب فقهی شیعه، بسیاری از مباحثی که مربوط به اداره کشور است؛ مثل مسأله حکومت، مسأله حسبه و چیزهایی که ارتباط پیدا می‌کند به کارهای جمعی و داشتن قدرت سیاسی، چند قرن است که جای اینها خالی است. بعضی‌ها از اوایل هم در کتب فقهی شیعه، مورد تعرض قرار نگرفته است؛ مثل همین مسأله حکومت مثلاً. بعضی‌ها مثل مسأله جهاد که یک مسأله اساسی است در فقه اسلام، چند قرن است که از کتب فقهی استدلالی شیعه، به تدریج کنار گذاشته شده است و در اغلب کتب فقهی استدلالی، مورد توجه قرار نگرفته است... لذا فقه شیعه و کتب فقهی شیعه، بیشتر فقه فردی بود؛ فقهی که برای اداره امور دینی یک فرد یا حداکثر دایره‌های محدودی از زندگی اجتماعی، مثل مسائل مربوط به خانواده و امثال اینها بود» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۷۶/۳/۱۴).

شهید صدر نیز با تأکید بر نکته فوق، غایت و هدف از اجتهاد در آن زمانها را مدّ نظر قرار داده، می‌گوید: «این گوشه‌نشینی سیاسی، به تدریج دامنه هدف اجتهاد را نزد شیعه تنگ‌تر کرده و رفته رفته، این فکر که عرصه عرض اندام آن تنها در حوزه شخصی است، رسوخ یافته و بدین صورت، اجتهاد در ذهن فقیه با «فرد» مسلمان و نه «جامعه» گره خورده است» (صدر، ۱۳۷۴، ش ۱).

کارآیی فقه حدّ اقلی که در عمده دوران دوری فقیهان از عرصه حاکمیت، در حوزه فقه شیعه غلبه داشت، در سایه پیروزی انقلاب اسلامی به‌رهبری فقهی زمان‌شناس و اداره کشور با محوریت فقه شیعه از سوی بسیاری مورد تردید و انکار قرار گرفت؛ چه آنکه آن مباحث، دیگر قادر نبود پرسش‌های فراروی مردم و نظام را پاسخ گوید؛ بلکه اصل مبارزه با نظام طاغوتی و تلاش جهت برقراری نظامی اسلامی نیز بر این پیش‌فرض،



مبتنی بود که فقه شیعه، قادر به اداره نظامی وسیع بوده و اداره سیاسی - اجتماعی یک کشور در سایه نظریه «ولایت فقیه» ممکن و میسر است.

رهبر معظم انقلاب، در عبارتی، امام خمینی علیه السلام را داعیه دار فقه سیاسی حداکثری در عصر حاضر نامیده است؛ چه آنکه ایشان در سالهای مبارزه و پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، گام در این مسیر نهاده و با طرح مسائل و مباحث حکومتی، جریان اجتهاد را به این سو سوق داده است: «فقه شیعه را که به خاطر طول سالهایی که فقهای شیعه و خود گروه شیعه در دنیای اسلام، دسترسی به قدرت و حکومت نداشتند و فقه شیعه، یک فقه غیر حکومتی و فقه فردی بود، امام بزرگوار کشاند به سمت فقه حکومتی... . فقه شیعه و کتب فقهی شیعه، بیشتر فقه فردی بود؛ فقهی که برای اداره امور دینی یک فرد یا حداکثر دایره های محدودی از زندگی اجتماعی، مثل مسائل مربوط به خانواده و امثال اینها بود... . امام بزرگوار، فقه شیعه اسلام را از دورانی که خود این بزرگوار، در تبعید بودند، کشاندند به سمت فقه اجتماعی، فقه حکومتی و فقهی که می خواهد نظام زندگی ملت ها را اداره کند و باید پاسخگوی مسائل کوچک و بزرگ ملت ها باشد» (آیه الله خامنه ای، ۱۳۷۶/۳/۱۴).

امام خمینی، ضمن اینکه ماهیت احکام اسلام را به گونه ای معرفی می نمایند که در راستای رفع نیازهای کلان اداره جامعه و تشکیل دولت جعل شده است، جامعیت احکام اسلام را برای پاسخگویی به همه شؤون و نیازمندی های انسانی مورد تأکید قرار داده اند: «ماهیت و کیفیت این قوانین می رساند که برای تکوین دولت و برای اداره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه، تشریح گشته است» (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۲۸).

«اسلام تمام جهاتی که انسان برای آن احتیاج دارد، برایش احکام دارد. احکامی که در اسلام آمده است، چه احکام سیاسی، چه احکامی که مربوط به حکومت است، چه احکامی که مربوط به اجتماع است، چه احکامی که مربوط به افراد است، چه احکامی که مربوط به فرهنگ اسلامی است، تمام اینها موافق با احتیاجات انسان است» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۴: ۱۷۷).

بر اساس دیدگاه ایشان، بر خلاف فقه فردی که تنها بخشی از نیازهای فردی و شخصی افراد را مورد عنایت قرار می دهد، فقه، علم به احکام دین بوده و احکام دین، گستره ای بس فراگیر دارد و همه زوایای زندگی فردی، اجتماعی و سیاسی انسان را

دربرمی‌گیرد. ایشان ضمن اینکه جامعیت فقه شیعه، نسبت به همه مسائل و تمام ادوار زندگی را مورد تأکید قرار می‌دهد، جنبه‌های فردی فقه را در سایه مسائل عمده و حکومتی قرار داده و جنبه عملی فقه را در سایه حکومت معنا کرده است: «حکومت در نظر مجتهد واقعی، فلسفه علمی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است. حکومت نشان‌دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است. فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان از گهواره تا گور است» (همان، ج ۲۱: ۲۸۹).

نگرش امام خمینی نسبت به فقه حداکثری به اداره جامعه محدود اسلامی منحصر نشده، بلکه ایشان ضمن تذکر به شورای نگهبان، نگرش فقها در مورد فقه شیعه را به گونه‌ای که برای رفع نیازهای اقتصادی، نظامی، اجتماعی و سیاسی جوامع آماده بوده و توانایی اداره جهان را نیز داشته باشد، خواستار شدند: «شما در عین اینکه باید تمام توان خودتان را بگذارید که خلاف شرعی صورت نگیرد (و خدا آن روز را نیاورد)، باید تمام سعی خودتان را بنمایید که خدای ناکرده اسلام در پیچ‌وخم‌های اقتصادی، نظامی، اجتماعی و سیاسی متهم به عدم قدرت اداره جهان نگردد» (همان: ۲۱۸).

علاوه بر امام خمینی، آیه‌الله خامنه‌ای نیز بر این قضیه تأکید کرده و فقه را به این سمت و سو سوق داده‌اند: «فقه اسلامی، فقط طهارت و نجاسات و عبادات که نیست؛ فقه اسلامی مشتمل بر جوانبی است که منطبق بر همه جوانب زندگی انسان است؛ فردیاً، اجتماعياً، سیاسیاً، عبادیاً، نظامیاً و اقتصادياً. فقه‌الله‌الاکبر این است. آن چیزی که زندگی انسان را اداره می‌کند - یعنی ذهن و مغز و دل و جان و آداب زندگی و ارتباطات اجتماعی و ارتباطات سیاسی و وضع معیشتی و ارتباطات خارجی - فقه است» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۷۰/۱۱/۳۰).

### ج- تحول از فقه فردمدار به فقه سیاسی جامعه‌محور

در هر دوره تاریخی برای هر دانش یا رشته علمی‌ای، پارادایم مسلطی وجود دارد که به‌عنوان چارچوب آن دانش شناخته می‌شود و درک ماهیت آن دانش در ظرف آن پارادایم، به‌صورت واقعی‌تر ممکن خواهد بود. مطابق این معنا می‌توان دو گونه پارادایم اساسی را برای دانش فقه ذکر نمود؛ در یک سو، پارادایم فقهی‌ای که بر محوریت فرد

است، قرار دارد و در سوی دیگر، پارادایم فقهی‌ای که با ورود به ساحت‌های نوین و توسعه گستره انتظارات، روی به تحول آورده و چارچوب اصلی آن را جامعه‌محوری و حکومت‌مداری تشکیل می‌دهد. این پارادایم با ظهور انقلاب اسلامی و غلبه دیدگاه‌های فقهی امام خمینی، شکل گرفته و در حال استحکام است.

فقه شیعه در طول هزار و اندی سال، پس از غیبت امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - استنباط احکام شریعت از منابع اصیل را بر عهده داشته [است] و در همین سالها فقیهان در راستای تبیین مبانی شریعت به تدوین کتابهای فقهی پرداخته و امورات شیعه در طول زمان عصر غیبت را بر عهده داشتند (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۶۴/۹/۱۳). این فقه که اسلام را در طول سالهای پس از غیبت حفظ نموده است (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۶۳/۸/۲۲) در مقایسه با فقهی که در حال تدوین بوده و با توجه به شرایط جدید (تصدی فقه بر همه شئون جامعه و مهم‌ترین مؤلفه‌های آن؛ یعنی سیاست و حکومت، پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران) در حال شکل‌گرفتن است، فقه سنتی نام گرفته است. فقه و فقاہت که در میان فقیهان اصحاب ائمه نیز صورت می‌پذیرفته است و حالت بسیط و توسعه‌نیافته داشت (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۷۲/۱/۲۸) در زمان شیخ مفید مرزهای فقه شیعه در قبال فقه اهل سنت معلوم شده و با مردود دانسته‌شدن روشهای نامعتبری چون قیاس و استحسان، روش استنباطی معینی که از تعالیم اهل بیت اتخاذ شده باشد، ارائه و بر اساس آن یک دوره فقه تدوین شد (همان). این امر با تأسیس حوزه علمی نجف، صورت علمی به خود گرفته و به پیشرفت و تحول رسید (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۶۹/۱/۴).

آنچه می‌تواند محور تمایز فقه سیاسی فردمدار از فقه سیاسی جامعه‌مدار و حکومت‌محور قرار گیرد، اهتمام به نیازهای فردی مکلفین در فقه سیاسی سنتی در قبال پرداختن به نیازهای اجتماعی حکومتی در کنار حیثیت فردی مکلفان در فقه سیاسی جامعه‌محور است.

در روند این تحول، هر چه که فقه شیعه از زمان تأسیس خود فاصله گرفته و با مسائل جدید مواجه شده و با پرسش‌های بیشتری در عرصه فردی و اجتماعی مواجه می‌شود، به سیر تحول خویش ادامه داده و جدا از توسعه در سطح فروع فقهی، از عمق و پیچیدگی بیشتری برخوردار می‌شود و این امر از مباحث استدلالی و کتب

فقهی‌ای که در ادوار مختلف فقه شیعه نگاشته شده‌اند به‌خوبی نمایان است: «فقه زمان شیخ انصاری، از فقه زمان علامه حلی عمیق‌تر است؛ یعنی با آراء و نظرات گوناگون برخورد کرده و در طول زمان، عمق و پیچیدگی خاصی پیدا کرده است. فقه زمان مثلاً محقق ثانی (کرکی) نسبت به فقه زمان علامه، عمق بیشتری دارد. یا من باب مثال فقه شیخ در مکاسب، از تعمق بیشتری برخوردار است» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۷۰/۶/۳۱).

تحول در حوزه فقه شیعه به‌گونه‌ای بود که پیشرفت‌ها و دقت‌های بسیار زیادی را به‌ارمغان آورد و این امر شگفتی اصحاب فن را به‌همراه داشته است: «در میان فقه اسلام، فقه شیعه، از لحاظ پیشرفت‌ها و دقت‌های عالمانه، برای کسانی که اهل فن و فهمند، موضوع شگفت‌آوری است» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۷۱/۱۱/۲۵).

فقه‌های شیعه از بدو تأسیس فقه، بر اساس آموزه‌های ائمه اطهار، روشی را برای استنباط احکام برگزیدند که منطبق بر موازین شیعه و با عنایت به منابع و مدارکی که از حجیت برخوردار می‌باشند بوده است. این روش که اجتهاد نامیده شده است، ملاک فقه سنتی شیعه شناخته شده و هر کسی که بر اساس این روش مشی نماید، مجتهد تلقی گردیده و احکامی که استنباط می‌نماید از حجیت برخوردار خواهد بود. گرچه اجتهاد، ملاک شیوه فقه سنتی می‌باشد، اما همین اجتهاد و استنباط به‌گونه‌ای است که توانایی پاسخگویی به پرسش‌ها و مشکلات مردم و جوامع را خواهد داشت: «شیوه استنباط از کتاب و سنت، یک شیوه خاصی است و شیعه بر طبق موازین خودش و با اتکاء به مدارک شرعی خودش که برایش حجت است، یک شیوه خاصی را در استنباط احکام اسلامی از کتاب و سنت دارد. هر کسی آن شیوه را بلد است و با آن شیوه احکام را استنباط می‌کند، این فقه سنتی را دارد و فقه سنتی همان چیزی است که از این شیوه فقاقت ناشی می‌شود» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۶۴/۹/۱۳).

«فقه سنتی، یک موازینی دارد. شیوه استنباط فقهی، یک شیوه مشخص و روشن است که هزار سال پیش تا امروز، آن شیوه فرق نکرده و قابل فرق کردن هم نیست» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۶۴/۱۰/۱۶).

با توجه به آنچه گذشت باید گفت، تقسیم فقه به دو قسم سنتی و پویا از اساس، صحیح به‌نظر نمی‌رسد و این، بدان علت است که تحول و پویایی در ذات فقه نهفته بوده و شیوه اجتهاد، توانایی حل و پاسخگویی به شبهات و مشکلات روز جامعه و

انسانها را دارا می‌باشد: «ما دو فقه، یکی سنتی و دیگری پویا نداریم. فقه پویا، همان فقه سنتی ماست» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۶۸/۴/۲۰).

بر این اساس، این معنا که برخی، فقه پویا را در مقابل فقه سنتی قرار داده‌اند تا از اساس، پویایی فقه سنتی را زیر سؤال ببرند در اندیشه آیه‌الله خامنه‌ای مردود است؛ زیرا فقه سنتی شیعه که از عنصر اجتهاد برخوردار است، به صورت پویا و روزآمد قادر است به مسائل روز و جدید جامعه پرداخته و حکم آنها را از منابع اصیل استخراج نماید و از آنجا که پویایی در ذات فقه سنتی نهفته است، قرارداد پسوندا پویا به فقه، در قبال فقه سنتی امری نامطلوب تلقی می‌شود: «فقه پویا، همان فقه سنتی است. اگر کسی بیاید در مقابل فقه سنتی، یک فقه دیگری بخواهد درست کند [و] اسمش را بگذارد فقه پویا، این حرف مفت است. فقه پویا، یعنی آن فقهی که می‌تواند روز به روز مسائلی که برای جامعه پیش می‌آید، آن را حل‌جلی کند و استنباط کند و به دست بیاورد. خب فقه سنتی ما همین جور است» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۶۶/۱/۱۵).

از این رو، نه تنها می‌توان از فقه سنتی شیعه در حوزه‌های مختلف استفاده کرده و از قابلیت‌های آن بهره برد، بلکه با توجه به اینکه این دانش از روشی پیشرفته و مترقی (اجتهاد) برخوردار است، قادر است در مواجهه با پرسش‌های جدید، به صورت کارآمد حاضر شده و در مقام پاسخگویی برآید: «فقه شیعه، همان فقه سنتی [و] مترقی‌ترین فقه‌هاست. فقه شیعه خصوصیتش این است که می‌تواند با استفهام و سؤال هر زمانی پاسخ بدهد. این غلط است که ما بیایم بگوییم که فقه سنتی ما، فقه مترقی نیست. فقه سنتی ما فقه مترقی و پویاست» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۶۶/۱۰/۱۶).

پس از نظر ایشان، آنچه که موجب تمایز میان فقه سنتی و فقه پویا می‌شود در تفاوت ماهوی بین اصول و ارکان این دو فقه، شرایط فقیه و یا روش میان این دو نیست؛ بلکه فقیه در دوره جدید می‌بایست از شرایط جدیدی مثل زمان‌شناسی، جامعه‌شناسی و هوشمندی برخوردار بوده و نوع نگرش متفاوتی به کتاب و سنت داشته باشد و بر اساس شرایط روز به استنباط پردازد: «پس فقیه امروز، علاوه بر شرایطی که در نهمصد سال پیش، هزار سال پیش باید یک فقیه می‌داشت، لازم است شرط هوشمندی و هوشیاری و آگاهی از جامعه را داشته باشد. این خصوصیتی است که در دوره جدید - به قول شما جدید - اگر اسمش را بشود دوره جدید گذاشت، ما احساس می‌کنیم که

وجود دارد و الا اصول و ارکان اجتهاد و تفقه امروز با هزار سال پیش فرقی نکرده؛ اصول، همان اصول است؛ یعنی یک نوع نگاه به کتاب و سنت لازم است برای فقیه تا بتواند احکام را استنباط کند و اگر نداشته باشد نمی‌تواند استنباط کند» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۶۱/۱۰/۴).

بر این اساس، باید گفت که فقه سنتی و پویا دو حیثیت و اعتبار از یک چیز است؛ به این معنا که فقه شیعه از این حیث که بر طبق شیوه و شرایط اجتهاد انجام می‌شود، فقه سنتی است و در عین حال همین فقه، اگر متناسب با شرایط روز بوده و به صورت روزآمد و کارآمد به استنباط پرداخته، به سؤالات زمانه پاسخ دهد، فقه پویا خواهد بود: «پویاست؛ یعنی علاج‌کننده مشکلات انسان و پاسخگوی حوادث واقعه است و سنتی است؛ یعنی دارای شیوه و متدی است که بر طبق آن اجتهاد انجام می‌گیرد» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۶۸/۴/۲۰).

بر اساس دیدگاهی که آیه‌الله خامنه‌ای در مورد فقه سنتی و فقه پویا ارائه داده است، سنتی بودن، معادل عقب‌مانده بودن تلقی نمی‌شود، بلکه مراد این است که این فقه از حیث روش از سابقه هزار و چندین ساله برخوردار است که همان روش نیز امروزه کارایی خود را داراست و پسوند سنتی بودن در این اعتبار، قبیح تلقی نمی‌شود و اگر فقیه، آگاهی به زمان و مسائل جاری و مبتلابه جامعه و حوادث جهانی را به این شیوه ضمیمه نماید، با توجه به نوع نگاه متفاوت به ادله فقه، می‌تواند فقهی پویا را ارائه نماید؛ چرا که پویایی و جمود تابع تعامل سه‌جانبه فقیه با جامعه، متون دینی و استنباط از این متون متناسب با شرایط است: «فقه سنتی همان فقه پویا [است]. بعضی‌ها هم از کلمه پویا می‌ترسند؛ وقتی می‌گویند فقه پویا، گویی که یک فحشی داده شده. نه، ترس ندارد؛ خب فقه سنتی، همان پویا است دیگر. همین روشی که امروز فقهای ما دارند و هزار سال این متد سابقه دارد، این متد همان متد سنتی است و پویاست. منتهی اگر ما با آگاهی و بصیرت نسبت به مسائل جاری اجتماع و جامعه و حوادث جهانی برخورد کردیم، پویایی خودش را نشان خواهد داد. اگر نه، سرمان را توی لاک خودمان کردیم، رفتیم یک گوشه‌ای نشستیم و باز همان مسائل فردی و همانطور که عرض کردم در گذشته بود، اگر آن جور عمل کردیم، نه، پویایی خودش را از دست خواهد داد» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۶۶/۱/۵).

«همین فقه، فقه پویاست. روش، تغییر نکرده، اما همین روش ثابت می‌تواند نیازهای همهٔ زمانها و پاسخ به همهٔ سؤالها را از کتاب و سنت استنباط کند و استخراج کند و بدهد» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳/۹/۱۳۶۴).

گرچه فقه سنتی، مقوله‌ای متباین با فقه پویا نیست و تنها تفاوت این دو در نوع نگرش به جامعه و نوع نگاه متفاوت به کتاب و سنت است، اما آنچه پارادایم فقه سنتی را از پارادایم فقه نوین جدا می‌کند و این دو را در مقابل یکدیگر قرار می‌دهد، این است که فقه سنتی بیشتر به مقولات فردی پرداخته و حیثیات اجتماعی افراد و جامعه را مورد بحث قرار نداده است و این در حالی است که فقه نوین به‌ازای بحث از مؤلفه‌های فردی، مباحث مورد ابتلای مردم در حوزهٔ حکومت و سیاست جامعه را نیز مورد توجه قرار داده است: «در فقه ما، به مسائل سیاسی، به بعضی از فصول مباحث سیاسی، کمتر پرداخته شده، مگر در این اواخر که در این مرحله، قبل از تشکیل جمهوری اسلامی و بعد از تشکیل جمهوری اسلامی تا حالا، مباحث سیاسی هم با همان توسع و عمق مباحث عبادات و معاملات، مورد بررسی ما قرار گرفته» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۳۱/۳/۱۳۷۸).

«آن روزی که فقیه، مشغول استنباط احکام اسلامی بود، برای ساختن یک جامعه، برای ادارهٔ یک عده مردم، یک کشور، برای پاسخگویی به نیازهای معمولی و روزمرهٔ یک مجتمع عظیم درس نمی‌خواندند» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۲۰/۹/۱۳۶۳).

پارادایم فقه سنتی، عمدتاً بر محور فقه فردی و برآوردن نیازهای افراد دور می‌زد و برآوردن نیازهای اجتماعی و سیاسی مردم مسلمان در دستور کار این فقه قرار نداشته است (که البته این امر هم به‌خاطر قصور و یا تقصیر فقیهان آن عصر نبوده است؛ بلکه چنانکه اشاره خواهد شد، این قضیه معلول شرایط اجتماعی و موقعیت سیاسی فقیهان، حاکمان و موضوعیت‌نداشتن این احکام در آن اعصار بوده است). گرچه تفکیک میان پارادایم فقه سیاسی سنتی و پویا در جایی مورد اشاره قرار نگرفته است، اما تفکیک و تمایز میان این دو پارادایم در زمان حاضر به‌خوبی قابل مشاهده است و این امر البته مورد اشارهٔ رهبری انقلاب اسلامی نیز قرار گرفته است: «پس، فقیه امروز، علاوه بر شرایطی که در نهمصد سال پیش، هزار سال پیش، باید یک فقیه می‌داشت، لازم است شرط هوشمندی و هوشیاری و آگاهی از جامعه را داشته باشد. این خصوصیتی است که در دورهٔ جدید؛ به قول شما جدید - اگر اسمش را بشود دورهٔ جدید گذاشت - ما

احساس می‌کنیم که وجود دارد» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۶۱/۱۰/۴).

به هر صورت، پارادایم فقه سیاسی سنتی، دارای مؤلفه‌ها، ویژگی‌ها و خصوصیتی است که در مرحله عمل، آن را در قبال پارادایم فقه سیاسی نوین، متمایز و متفاوت می‌کند که در ادامه برخی از این خصوصیات را با استفاده از بیانات آیه‌الله خامنه‌ای برمی‌شماریم:

۱- از جمله خصوصیتی که می‌توان برای فقه سیاسی سنتی برشمرد که نمودی برای پارادایم غالب آن نیز محسوب می‌شود، آن است که چون نوع فقیهان در این چارچوب، به مباحث فردی در قالب مباحث عبادات، طهارات، احوالات شخصیه، معاملات و مباحثی از این دست که به حوزه‌های اجتماعی توسعه نیافته و در سطح پاسخگویی به پرسش‌های فردی در گستره محدود نیازمندیهای مؤمنانه می‌پرداختند، طبیعتاً هرگونه تألیفاتی که در این چارچوب منتشر می‌شود نیز به غیر ابواب سیاسی و اجتماعی اختصاص داشته و اگر هم مباحثی فقهی در ذیل امورات سیاسی و در بابهای عمومی، مورد بحث و بررسی قرار گرفته و به تألیف درمی‌آمد، با توجه به حیثیت فردی مؤمنان و نه حیثیت نیازمندی اجتماع مسلمانان بود. طبیعی است که اشتمال کتب فقهی بر این سطح از مباحث در چارچوب ضرورت‌های زمانه، گونه نیازمندی‌های مؤمنان به شریعت، گونه پرسش‌های فراروی فقیهان و رفع نیازمندیهای عصر و زمانه خویش بود و از قبیل سربرداشتن از بررسی موضوعات مورد ابتلا در حوزه اجتماع و سیاست نبود، بلکه از اساس، این امورات، مورد ابتلا نبوده و به پرسش گذاشته نمی‌شد. «امثال شیخ طوسی و ابن ادریس و بعد محقق و علامه حلی ... احکام اجتماعی را هم بحث کردند، منتها نه باز به تفصیل احکام فردی. بعدها هر چه که فاصله جریان فقهی شیعه با حکومت بیشتر شده، گرایش به احکام فردی بیشتر و گرایش به احکام اجتماعی کمتر شده [است]. بنابراین، فقه ما در طول سالهای متمادی گذشته، بیشتر متوجه بوده به فهم اسلام به عنوان عمل یک فرد، به عنوان وظیفه یک فرد، نه فهم اسلام به عنوان یک نظام اجتماعی» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۶۴/۹/۱۳).

«فقه ما، اگر شما نگاه می‌کنید و می‌بینید که در ابواب گوناگون عبادات، این همه تفریع فروع و تشقیق شقوق شده... اما یک چیزی را ندارد و او این است که این فقه به فرد مسلمان پرداخته است [و] به جامعه اسلامی نپرداخته. خیلی خیلی کم پرداخته»



(آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۶۴/۸/۲۹).

۲- با عنایت به اینکه عمده اعصار تدوین فقه در زمان تقیّه نسبت به حاکمان جائز بوده است و شیعیان تا پیش از قرن دهم، جز به ندرت در فضایی که مذهب شیعه رسمیت داشته باشد، نمی‌زیستند، بلکه حاکمان جائز، فقیهان را رقیبان خویش به حساب آورده و یا اینکه آنان را در مباحث سیاسی - اجتماعی، مورد پرسش و مشورت قرار نمی‌دادند، از این رو، این دست از مباحثی که به امورات سیاست و اجتماع، مرتبط بوده و در ذیل مسائل حکومت قرار می‌گرفت، مورد توجه فقیهان نبوده و واگذاشته شده بود و در مقابل به مباحثی که در سطح رفع نیازمندیهای شخصی مقلدان و پاسخ به پرسش‌های زندگی مؤمنانه قرار داشتند، اهتمام می‌شد و احکام فروع بسیار از این دست که بعضاً مورد ابتلا نیز نبودند، در دستور کار اجتهاد و استنباط قرار می‌گرفت. چنانچه بحثی نیز از حوزه‌های اجتماعی به میان می‌آمد، به گستره محدودی از مسائل زندگی مربوط می‌شد و به حوزه‌هایی در گستره حکومت و اجتماع بزرگ توجه نمی‌شد: «آن روزی که فقیه، مشغول استنباط احکام اسلامی بود، برای ساختن یک جامعه، برای اداره یک عده مردم، یک کشور، برای پاسخگویی به نیازهای معمولی و روزمره یک مجتمع عظیم، درس نمی‌خواندند. این یک واقعیتی است. علت هم این بود که اجتماعات آن روز و کشورها و جوامع و حکومت‌ها و رژیم‌ها، هرگز از فقه اسلام سؤال نمی‌کردند تا فقها بخواهند جواب آنها را به صورت یک نیاز و یک ضرورت بگردند در مبادی فقهی پیدا کنند. پاسخ به سؤالاتی بود که برای زندگی مؤمنانه یک انسان لازم است» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۶۳/۹/۲۰).

«هم‌چنان که اهل فن اطلاع دارند، در میان کتب فقهی شیعه، بسیاری از مباحثی که مربوط به اداره کشور است، مثل مسأله حکومت، مسأله حربه و چیزهایی که ارتباط پیدا می‌کند به کارهای جمعی و داشتن قدرت سیاسی، چند قرن است که جای اینها خالی است. بعضی‌ها از اوایل هم در کتب فقهی شیعه، مورد تعرض قرار نگرفته است؛ مثل همین مسأله حکومت مثلاً. بعضی‌ها مثل مسأله جهاد که یک مسأله اساسی است در فقه اسلام، چند قرن است که از کتب فقهی استدلالی شیعه، به تدریج کنار گذاشته شده است و در اغلب کتب فقهی استدلالی، مورد توجه قرار نگرفته است... لذا فقه شیعه و کتب فقهی شیعه، بیشتر فقه فردی بود؛ فقهی که برای اداره امور دینی یک فرد

یا حداکثر دایره‌های محدودی از زندگی اجتماعی، مثل مسائل مربوط به خانواده و امثال اینها بود» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۷۶/۳/۱۴).

«مسائل اصلی فقه (مثل جهاد و تشکیل حکومت و اقتصاد جوامع اسلامی و خلاصه فقه حکومتی) منزوی و متروک و «نسیاً منسیاً» شد و به مسائل فرعی و فرع الفرع و غالباً دور از حوادث و مسائل مهم زندگی، توجه بیشتری گردید» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۶۸/۹/۲۹).

۳- بر خلاف جامعه امروز در کشور ایران (که نظامی سیاسی با محوریت موازین فقه بر امورات کشور حاکم است و فقیهان می‌توانند علاوه بر رفع نیازمندیهای مؤمنانه، نیازمندیهای جامعه و پاسنخگویی به معضلات اساسی در حوزه نظامهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و ... را مد نظر قرار دهند و با استفاده از آموزه‌های شریعت و روش اجتهاد، پاسخ‌های مناسبی برای آنها ارائه نمایند)، در اعصار گذشته به دلیل فقدان نظام سیاسی مطلوب و مبتنی بر آموزه‌های فقه، فقیهان، مباحث خود را به صورت انتزاعی و در قالب رفع نیازهای فردی طرح نموده، اهمیتی به حیثیت نیازهای کلان در عرصه‌هایی از قبیل سیاست، اقتصاد و فرهنگ نداشتند و با توجه به غیر ممکن به نظر رسیدن وصول به گونه حکومت مطلوب، پیش از ظهور امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف -، عملاً غایت اجتهاد نیز از سقف کوتاه و محدود شده موضوعات فردی فراتر نمی‌رفت و فضای فقه در همین گستره محدود، مورد توجه قرار می‌گرفت و فقیهان در فرآیند ضرورت و در حالی که حاکمان جائر، مجالی برای تأثیرگذاری فقیهان در عرصه‌های اجتماعی نمی‌دادند، آنان به قدر ممکن از توان و مجال خویش اکتفا کرده و اهتمام به امورات فردی مقلدان را مورد توجه و اهتمام خویش قرار دادند.

«در رساله‌های عملیه ما، مسأله حکومت و نظام اقتصادی اسلام مطرح نبود. آن خمس و زکاتی که ما مسأله‌اش را به صورت ریز و «مسأله» می‌گوییم، به هیچ‌وجه به معنای اداره نظام اقتصادی که نبود» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۶۹/۱/۴).

«گذشته، ناظر به زندگی فردی بود؛ یعنی در دوران هزار سال فقه شیعه غالباً یا عموماً برای شیعیان و کسانی که با این مسائل سروکار داشتند، چیزی غیر از همان مسأله فردی مطرح نبود» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۶۶/۱/۶).

«ما در طول زمان، به دین و فقه به عنوان قالب و شکلی برای حکومت نگاه نکردیم. ما در دورانهای گذشته، گروه محکومی بودیم. حکومت‌ها داشتند کار خودشان را

می‌کردند و گاو خودشان را می‌دوشیدند. ما هم در این چارچوبی که حکومت‌ها تشکیل داده بودند و در این اتوبوس یا قطاری که حکومت‌ها مردم را سوار کرده بودند و به سمتی حرکت می‌دادند، در حالی که خودمان هم با این اتوبوس یا قطار حرکت می‌کردیم، می‌خواستیم چیزی در خصوص ارتباطات فردی افراد و مسافران به آنها یاد بدهیم. فقه ما این‌طوری بوده؛ لاقلاً در این چند قرن اخیر این‌طوری بوده است. امروز فقه، شکلی برای حکومت و شکلی برای نظام اجتماعی «منها الحکومة» است. حکومت جزئی از یک نظام اجتماعی است» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۷۰/۱۱/۳۰).

با شکل‌گیری انقلاب اسلامی و نیازهای روزافزونی که در حوزه حکومتی و سیاسی به وجود آمد و از سوی دیگر با ارائه نظریات فقهی امام خمینی علیه السلام در عرصه حکومت و سیاست، فقه و بالاخص فقه سیاسی شیعه مؤلفه‌های زیادی را در خود ایجاد کرد و عرصه‌های جدیدی بر این حوزه گشوده شد که قدر جامع این مسائل در ورود حوزه فقه به عرصه اجتماع، حکومت و سیاست است که در گذشته یا ذکری از آنها به میان نمی‌آمد و یا اینکه در حاشیه قرار داشت. البته این امر به معنای حکومتی شدن فقه نیست؛ بلکه در راستای پاسخگویی فقه به نیازهای کلان جامعه و حکومت و با نگرش وسیع به عرصه اجتماع است. بر این اساس، می‌توان بین دو عرصه جدید و قدیم، تمایز قائل شد و پارادایم جدیدی را برای فقه سیاسی تصویر و تصور کرد. ما در این پژوهش، به برخی از مؤلفه‌هایی که موجب تمایز فقه سیاسی سنتی و جدید شده و می‌تواند نمایانگر مؤلفه‌های پارادایم فقه سیاسی جدید شود می‌پردازیم و در صددیم که این مؤلفه‌ها را با توجه به بیانات رهبر معظم انقلاب بررسی و طرح نماییم:

۱- ریشه‌کنی تفکر جدایی دین از سیاست در حوزه فقه: «ما بایستی این فکر (تفکر جدایی دین از سیاست) را در حوزه ریشه‌کن کنیم؛ به این شکل که هم فقاهت را این‌طور قرار بدهیم و هم در عمل، این‌گونه باشیم؛ یعنی چه؟ استنباط فقهی، بر اساس فقه اداره نظام باشد، نه فقه اداره فرد. فقه ما از طهارت تا دیات، باید ناظر به اداره یک کشور، اداره یک جامعه و اداره یک نظام باشد» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۷۰/۶/۳۱).

۲- استنباط حکم فقهی افراد در راستای چگونگی اداره جامعه و نظر به مسائل شخصی به‌عنوان جزئی از مجموعه اداره فرد و جامعه: «احکام فقهی را دو جور می‌شود مورد مطالعه و ملاحظه قرار داد؛ یک جور احکام فقهی مربوط به اداره یک فرد، منهای

اینکه حالا این فرد در کنجای عالم زندگی می‌کند، به‌عنوان یک فرد. یک وقت همین حکم فقهی را به‌عنوان یک بخشی یا کوچک یا بزرگ از چگونگی ادارهٔ یک جامعه، انسان بررسی می‌کند. اینها با هم متفاوت است. حتی در استنباط حکم فقهی هم تفاوت‌هایی به‌وجود می‌آید؛ حتی مسألهٔ طهارت و نجاست، حتی مسائل شخصی. یک وقت به‌عنوان یک جزئی از مجموعهٔ اداره‌کنندهٔ فرد و جامعه در حاکمیت اسلام مطرح می‌شود، این یک جور است. یک وقت نه، مجرد از مجموعهٔ اسلام، فقط به‌عنوان یک حکمی که برای یک فرد مطرح است» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۷۶/۲/۱۳).

۳- نگاه فراگیر فقه به همهٔ جوانب جامعه: «ما اگر بخواهیم آنچه را که باید عمل بشود، در یک جمله خلاصه کنیم، آن یک جمله، عبارت از فقه اسلامی است. ما باید فقه اسلامی را در جامعه پیاده کنیم. فقه اسلامی، فقط طهارت و نجاسات و عبادات که نیست. فقه اسلامی مشتمل بر جوانبی است که منطبق بر همهٔ جوانب زندگی انسان است؛ فردیاً، اجتماعیاً، سیاسیاً، عبادیاً، نظامیاً و اقتصادیاً؛ فقه‌الله‌الاکبر این است. آن چیزی که زندگی انسان را اداره می‌کند (یعنی ذهن و مغز و دل و جان و آداب زندگی و ارتباطات اجتماعی و ارتباطات سیاسی و وضع معیشتی و ارتباطات خارجی)، فقه است» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۷۰/۱۱/۳۰).

۴- استنباط فقه در راستای حکومت‌کردن: «فقه، حکومتی است در تنقیه و تحقیق فقه کنونی ما. روزگاری که این فقه بخواهد نظام جامعه را اداره بکند، پیش‌بینی نشده... شما باید یک بار دیگر از طهارت تا دیات نگاه کنید و فقهی استنباط کنید برای حکومت‌کردن. ما می‌خواهیم الان حکومت کنیم بر مبنای فقه اسلام. اسلام اقتصاد دارد، روابط اجتماعی دارد، سیاست مالی دارد، سیاست پولی دارد، روابط خارجی دارد، جنگ دارد، صلح و مذاکره دارد، آتش‌بس موقت دارد، نظام کارگری و کارخانه دارد، مسائل حکومتی دارد، قانونگذاران دارد، مدیران دارد، بیعت دارد، اولی‌الامر دارد، اطاعت از اولی‌الامر دارد، ارتش دارد، سلسله‌مراکز دارد. اینها در اسلام هست؛ مگر می‌شود بگویید نیست؟!» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۶۴/۶/۱۱).

«تشکیل نظام اسلامی که داعیه‌دار تحقق مقررات اسلامی در همهٔ صحنه‌های زندگی است، وظیفه‌ای استثنایی و بی‌سابقه بر دوش حوزهٔ علمیه نهاده است و آن، تحقیق و تنقیح همهٔ مباحث فقهی‌ای است که تدوین مقررات اسلامی برای ادارهٔ هر یک از

بدنه‌های نظام اسلامی بدان نیازمند است. فقه اسلام، آن‌گاه که اداره زندگی فرد و جامعه (با آن گستردگی و پیچیدگی و تنوع را) مطمح نظر می‌سازد، مباحثی تازه و کیفیتی ویژه می‌یابد و این، همانطور که نظام اسلامی را از نظر مقررات و جهت‌گیری‌های مورد نیازش، غنی می‌سازد، حوزه فقاقت را نیز جامعیت و غنا می‌بخشد. روی آوردن به «فقه حکومتی» و استخراج احکام الهی در همه شئون یک حکومت و نظر به همه احکام فقهی با نگرش حکومتی (یعنی ملاحظه تأثیر هر حکمی از احکام در تشکیل جامعه نمونه و حیات طبیه اسلامی)، امروز یکی از واجبات اساسی در حوزه فقه اسلامی است که نظم علمی حوزه، امید برآمدن آن را زنده می‌دارد» (آیه الله خامنه‌ای، ۱۳۷۱/۸/۲۴).

۵- نگرش به فقه به‌عنوان قالب و شکلی برای حکومت و نظام اجتماعی: «ما در طول زمان، به دین و فقه به‌عنوان قالب و شکلی برای حکومت نگاه نکردیم... امروز فقه، شکلی برای حکومت و شکلی برای نظام اجتماعی «منها الحکومه» است. حکومت جزئی از یک نظام اجتماعی است. کدام یک از فقها می‌توانند بگویند که ما همه اینها را تروتازه و شسته‌ورفته درآورده‌ایم؟ بفرمایید در اختیار شماست؛ قطعاً هیچ کس چنین ادعایی نکرده و نمی‌کند؛ خیلی خوب، باید برویم اینها را پیدا کنیم؛ پس فکر جدید لازم است» (آیه الله خامنه‌ای، ۱۳۷۰/۱۱/۳۰).

۶- نگاه کلان به مسائل جامعه و شئون حکومت و اداره جامعه: «ما وقتی در باب مسائل مالی اسلام بحث می‌کنیم، باید این را مورد نظر قرار بدهیم که جامعه اسلامی، نظام اسلامی، مجتمعی که از مجموعه مسلمانها تشکیل شده است، این امور مالیش چگونه باید بگذرد؟ اگر در باب خمس یا در باب زکات هم بحث می‌کنیم، به این لحاظ بحث کنیم که این نظام اسلامی از هر کسی چقدر و از چه چیزی و برای چه مصرفی باید بگیرد؟... بحث یک فرد مسلمان بریده از افراد دیگر نیست که حالا من با این یک مشت پولی که دارم چطور باید رفتار کنم؟ چه جوری باید رفتار کنم؟ این یک مسأله درجه چندم است. مسأله درجه اول این است، این مجتمع عظیم، این میلیونها انسان با این نظام، با این حکومت، اینها با این مجموعه درآمد خودشان، چگونه باید عمل بکنند؟ درآمد عام و عمومی جامعه اسلامی چیه؟ خمس در این رابطه باید مورد توجه قرار بگیرد. در حالی که در گذشته این جور نبود» (آیه الله خامنه‌ای، ۱۳۶۶/۱/۶).

این نگرش جدید در فقه که مرهون انقلاب اسلامی ایران با محوریت فقه سیاسی و

با راهبری امام خمینی علیه السلام است را می‌توان در بازخوانی فقه سیاسی امام خمینی و روش فقهی ایشان نیز جست‌وجو کرد.

امام خمینی که در مکتب فقیهان پیشین تحصیل کرده و در عین حال به همان روش، تدریس و تألیف می‌کرده است، از این جهت در نقطه مقابل فقه سنتی قرار ندارد. چه اینکه امام خمینی خود بر این امر، تأکید بسیار نموده و در مرحله عمل نیز پایبندی خود به این سبک و روش را نشان داده است. آیه‌الله خامنه‌ای در مورد سبک و روش امام خمینی که منطبق بر فقه سنتی فقیهان سلف است، این‌گونه ابراز نظر کرده است: «تفسیر خط امام، اسلام فقاہت است؛ اسلامی که از متون قرآن و حدیث و با شیوه‌های فقه‌ها در حوزه‌های علمیه درسش را خواندند و شیوه‌اش را یاد گرفتند، استنباط می‌شود؛ یعنی همان فقه اسلامی، همان فقه سنتی، همان شیوه اجتهاد که مجتهدین، احکام را می‌توانند استخراج کنند و از قرآن و حدیث پیروی کنند. این اسلام سنتی است و اسلام فقاہتی است» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۶۳/۴/۶).

اما تبعیت از روش فقه سنتی و فقیهان سلف، امام را از تحول و پیشرفت باز نداشته و روح پرخروش و ضرورت نیاز به تحول فقه شیعه متناسب با زمان حاضر، امام را واداشته است که در حوزه‌های متعددی در فقه شیعه تحول ایجاد کرده و بابهایی را در فقه شیعه بگشاید که در ادوار سابق به آن پرداخته نشده و مورد عنایت واقع نشده بود: «در همه چیز ایشان (امام خمینی) همین جوشش و پیشرفت و نوآوری وجود دارد؛ از جمله در باب فقاہت. خب این باید مورد استفاده قرار بگیرد. این یک سرمایه است؛ یعنی ملّایی مثل امام که هم از لحاظ ملّایی کسی نمی‌تواند رویش حرف بزند؛ خب ملّای قوی، هم از لحاظ آگاهی به مناطقی که فقهای گذشته ما آگاه نبودند به آن مناطق» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۷۴/۱۲/۷).

بر این اساس، می‌توان روش امام در استنباط و اجتهاد را به نوعی، متفاوت از فقیهان پیشین دانست و مکتبی خاص را به نام امام خمینی رقم زد. تفاوتی که فقه امام خمینی با فقه سایر فقیهان دارد را نه در روش استنباطی، بلکه در نوع نگاه متفاوتی است که امام به فقه دارد و بر اساس آن، فقه شیعه را از قالب فقه فردی خارج کرده و حوزه وسیع‌تری از جامعه را به آن اختصاص داده است که نگرش حکومتی به فقه‌داشتن و رفع نیازهای شئون حکومت از مهم‌ترین شاخصه‌های این مکتب محسوب می‌شود. در

کتابخانه

سال پانزدهم / شماره دوم

۱۰۶

این مکتب، اداره نظام اجتماعی مردم در کنار پاسخگویی به نیازهای فردی، محوریت داشته و هیچ شأنی از شؤون مردم و جامعه در حوزه فقه فروگذار نشده است. آیه‌الله خامنه‌ای، با عنایت به شرایط کنونی و نیازهای روزافزون جامعه و حکومت به فقه، نقطه مقابل این جریان و مکتب را به تحجر متهم کرده است: «فقه شیعه را که به خاطر طول سالهایی که فقهای شیعه و خود گروه شیعه در دنیای اسلام، دسترسی به قدرت و حکومت نداشتند و فقه شیعه، یک فقه غیر حکومتی و فقه فردی بود، امام بزرگوار کشاند به سمت فقه حکومتی... . امام بزرگوار، فقه شیعه را از دورانی که خود این بزرگوار در تبعید بودند به سمت فقه اجتماعی و فقه حکومتی و فقهی که می‌خواهد نظام زندگی ملت‌ها را اداره کند و باید پاسخگوی مسائل کوچک و بزرگ ملت‌ها باشد، کشاندند. این، یعنی نقطه مقابل آن چیزی که گفتیم تحجر است. حتی در اواخر سالهای عمر با برکت امام بزرگوار، مسائلی که به ظاهر جزئی می‌نمود، اما با توجه به اینکه یک خط و یک سمت‌گیری را به فقهای شیعه نشان می‌داد، بسیار مهم بود، در زندگی امام بزرگوار پیش آمد و ایشان باز هم نشان دادند که آن کسی که می‌خواهد نظام را اداره کند، آن فقهی که می‌خواهد یک ملت یا مجموعه عظیمی از انسانها و ملت‌ها را اداره کند، بایستی بتواند شرایط زمان را بشناسد و پاسخ هر نیازی را در هنگام آن نیاز، به آن بدهد. نمی‌تواند در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و همه مسائل زندگی مردم، نقطه‌ای را بی‌پاسخ بگذارد» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۷۶/۳/۱۴).

مکتب فقهی‌ای که امام خمینی، راهبری آن را بر عهده دارد، در عین حال که از متد و آموزه‌های فقه سنتی بهره می‌برد و به تعبیر خود امام خمینی از مؤلفه‌های فقه جواهری تبعیت می‌کند (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۸: ۷۲ و ج ۲۱: ۲۸۹)، پویایی را به خود ضمیمه کرده و با زمان‌شناسی دقیق و فهم صحیح پرسش‌های زمانه به‌طور و تکامل رسیده است. این ایده گرچه در روش استنباطی امام خمینی قبل از پیروزی انقلاب نیز به چشم می‌خورد، اما در سالهای اخیر زندگی ایشان، بسیار مورد استفاده قرار گرفت و ایشان مؤلفه‌های زیادی را در این قالب ارائه نمودند که گرچه در قالب فقه استدلالی به کار گرفته نشده است، اما در نوع خود می‌تواند در حل بسیاری از مشکلات کمک کرده و باب جدیدی را در فقه شیعه بگشاید. توجه به عناصر زمان و مکان، مصلحت، فقه حکومتی و واقعیت‌های اجتماعی در فرآیند استنباط، در این راستا قابل ارزیابی هستند.

در همین راستا و در تبیین مؤلفه‌های مکتب امام، آیه‌الله خامنه‌ای به برخی از مشخصات این مکتب مثل زمان‌شناسی و فهم پرسش‌های زمانه اشاره نموده‌اند: «فقاہت را به‌همان معنای پیچیده و ممتازی که امام علیه‌السلام برای ما معنا می‌کردند و به‌خصوص در بیانات دو - سه سال اخیرشان بر آن تأکید داشتند؛ معنا می‌کنیم؛ یعنی ترکیبی از متد علمی و دقیق فقاہتی و به تعبیر امام، فقه جواهری. فقه صاحب جواهر، به‌معنای دقت و اتفاق کامل در قواعد فقهی و استنتاج منظم فروع از همان قواعدی است که در فقه و اصول مشخص شده است. این فقاہت دو رکن دارد که رکن اول آن، اصول معتدل و قوی و آگاه به همه جوانب استنباط است و رکن دوم، تطور فقه می‌باشد و همان چیزی است که امام در معنای اجتهاد و مجتهد و فقیه می‌فرمودند و تأکید داشتند که مجتهد و فقیه باید با دید باز بتواند استفهامها و سؤالهای زمانه را بشناسد» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۶۸/۳/۲۲).

از مؤلفه‌های عمده‌ای که در مکتب امام خمینی، بسیار مهم تلقی شده و کارساز می‌باشد، لحاظ‌کردن واقعیت‌های اجتماعی و درک مسائل و فهم موضوعات با عنایت به این واقعیت‌هاست که راه را برای استنباط روزآمد و در عین حال، کارآمد می‌گشاید و مشکلات بیشتری را از جامعه حل خواهد کرد: «فقاہت به‌عنوان یک شیوه استنباط احکام الهی مورد قبول و تأیید امام بوده و الان هم هست و همیشه خواهد بود. نگاه به واقعیت اجتماعی و درک این مسائل و فهمیدن صورت مسأله، تأثیر زیادی در تبیین و پیدا کردن جواب مسأله دارد» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۶۸: ۲۰۹).

توجه به فقه سیاسی شیعه و استنباط اصل ولایت فقیه و ویژگی و اوصاف و حوزه اختیارات وی از مقولاتی است که گرچه توسط برخی دیگر از فقیهان نیز مورد استنباط قرار گرفت، اما بدون شک، نقش امام در بارورکردن و اهتمام زیادتر به فقه سیاسی شیعه، نسبت به سایر فقیهان، متمایز و ممتاز می‌باشد: «امام بزرگوار این نقش را از متن فقه سیاسی اسلام و از متن دین فهمید و استنباط کرد؛ همچنان که در طول تاریخ شیعه و تاریخ فقه شیعی در تمام ادوار، فقهای ما این را از دین فهمیدند و شناختند و به آن اذعان کردند؛ یعنی ضابطه‌های رهبری و ولایت فقیه، طبق مکتب سیاسی امام بزرگوار ما، ضابطه‌های دینی است» (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۸۳/۳/۱۴).



## نتیجه گیری

تأسیس فقه سیاسی به معنای گرایش اساسی در عرصه فقه که ماهیت خویش را مدیون ارتباط دو عنصر فقه و سیاست و تعامل آنها به جهت تدبیر امورات مردم در جامعه و مؤمنانه ساختن عرصه زندگی اجتماعی است، قرائت‌های متفاوتی یافته و در قبال قرائت‌هایی که بر فردمحوری و مکلف‌مداری تأکید دارد و نهایت توسعه عرصه فقه سیاسی را در جامعه‌مداری و در عدم ورود به عرصه حاکمیت و نظام سیاسی می‌بیند، بر فقهی سیاسی با قرائتی مبتنی بر جامعه‌مداری و حکومت‌محوری، تأکید می‌نماید. فقه سیاسی حداکثری که با تأکید بر خصوصیات فوق، دارای قابلیت‌های بسیاری به جهت به‌سامانی شریعت‌مدار جامعه و نظام سیاسی است، بر چارچوب‌های جدیدی مبتنی است که از آن میان، می‌توان به استنباط حکم فقهی افراد در راستای چگونگی اداره جامعه و نظر به مسائل شخصی به‌عنوان جزئی از مجموعه اداره فرد و جامعه، نگاه فراگیر فقه به همه جوانب جامعه، استنباط فقه در راستای حکومت‌کردن، نگرش به فقه به‌عنوان قالب و شکلی برای حکومت و نظام اجتماعی، نگاه کلان به مسائل جامعه و شؤون حکومت و اداره جامعه اشاره کرد.

## یادداشت‌ها

۱. «إنَّ الأحكام الشرعية على قسمين: قسم منها الأحكام العبادية المتعلقة بما بين العبد و بين الله تعالى و الوظائف التي يتقرب بها كل فرد إلى الله تعالى... و القسم الثاني: الأحكام المشروعة لنظم أمور الدنيا و سياسة المدن و إدارة المجتمع و روابط الأفراد بعضها مع بعض فى الأموال و غيرها».
- آیه‌الله زنجانی - از فقیهان معاصر - ضمن تقسیم ابواب فقه به سه قسم عمده «عبادات»، «عقود و ایقاعات» و «احکام و سیاسات»، فقه سیاسی را به‌عنوان قسم دو بخش دیگر فقه، مطرح کرده است (ر.ک: آیه‌الله سیدموسی شبیری زنجانی، *الفقه على آراء فقهاء الاسلام*).
۲. و اشتقاقه (الفقه) من الشقّ و الفتح.
۳. شهدت عليك بالفقه، أى: بالفهم و الفطنة.
۴. «من حفظ من امتی اربعین حديثاً مما يحتاجون إليه من امر دينهم بعثه الله يوم القيامة فقيهاً» (حر عاملی، *وسائل الشیعه*، ج ۱۸، باب ۸ من ابواب صفات القاضی، ح ۶۰: ۶۷).
۵. «العلم بالاحكام الشرعية عن ادلتها التفصيلیه».
۶. «فى الخبر كان بنو اسرائيل يسوسهم انبياءهم أى تتولى امورهم كما يفعل الامراء و الولاة بالرعية

و هو القيام على الشيء بما يصلحه»؛ در روایت آمده است که پیامبران بنی اسرائیل، آنان را سیاست می‌کردند؛ یعنی امور آنها را به‌مانند حاکمان و والیان بر مردم، بر عهده داشتند که عبارت است از انجام امور آنها بر اساس مصلحت آنها.

۷. فلان شخص امور قبیله‌اش را سیاست نمود؛ یعنی بر قبیله خود ریاست کرد.

۸. «الفرق بین السياسة و التدبیر: انّ السياسة فی التدبیر المستمر و لا ینال للتدبیر الواحد سياسة فکلّ سياسة تدبیر و لیس کلّ تدبیر سياسة».

۹. «السیاسة الاستصلاح الخلق بارشادهم الی الطریق المنجی فی العاجل و الآجل».

۱۰. از جمله، ر.ک: آیه‌الله سیدمحمدصادق روحانی، فقه الصادق علیه السلام، ج ۱۶: ۱۷۴؛ آیه‌الله لطف‌الله صافی، مجموعه الرسائل، ج ۱: ۱۹۲؛ آیه‌الله عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاہت و عدالت: ۷۳، ۳۳۳ و ...

۱۱. برای توضیح بیشتر در این مورد، ر.ک: مقاله «علل پیدایش نظریه ولایت فقیه در قرن ۱۳ هجری»، اثر نگارنده، مجموعه مقالات همایش بزرگداشت فاضلین نراقی، ج ۲.

۱۲. از واژه پارادایم (Paradigm)، که برای اولین بار از سوی «توماس استانفورد کوهن» در سال ۱۹۷۰ و در کتاب «ساختار انقلابهای علمی» مطرح شده است (Khun Thomas S., *The Structure of Scientific Revolutions*, Chicago: University of Chicago Press, ۱۹۷۰) تعاریف متفاوت و متعددی ارائه شده است که از آن میان می‌توان به مواردی چون: الگوی نظری، اسوه، سرمشق و الگوی اصلی، چارچوبهای نظری فهم و چارچوب فکری، معرفتی و توجیهی یک معرفت و مثال فکری اشاره کرد (ر.ک: دکتر سیدحسین نصر، «برخورد تمدنها و سازندگی آینده بشر» نظریه برخورد تمدنها، هانتینگتون و منتقدانش؛ ترجمه و ویراسته مجتبی امیری، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۴: ۱۲۷). برخی دیگر، پارادایم را به تصویری بنیادین و اساسی از موضوع علم تعریف نموده‌اند. (ر.ک: «پارادایم روشنفکری امام خمینی(ره)»، نوروز هاشم‌زهی، فصلنامه مصباح، ۱۳۸۱، ش ۴۱: ۷۵).

## منابع و مأخذ

۱. ابن اثیر، النهاية فی غریب الاثر، قم، اسماعیلیان، ج ۴، ۱۳۶۴.
۲. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
۳. ابن منظور، لسان العرب، قم، نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵ق.
۴. اراکی، محمدعلی، کتاب البیع، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۳ق.
۵. امام خمینی، سیدروح‌الله، ولایت فقیه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، ۱۳۷۳.
۶. -----، صحیفه امام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، ۱۳۷۸.

۷. پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری (<http://www.leader.ir>).
۸. جعفری، محمدتقی، فلسفه دین، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۸.
۹. -----، حکمت اصول سیاسی اسلام، تهران، بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۶۹.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه؛ ولایت فقاها و عدالت، قم، نشر اسراء، ۱۳۷۸.
۱۱. خامنه‌ای، سیدعلی، چهار ساله دوم، گزارشی از دومین دوره ریاست جمهوری آیه‌الله خامنه‌ای، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۸.
۱۲. خوئی، سیدابوالقاسم، مبانی تکملة المنهاج، قم، انتشارات علمیه، ج ۲، ۱۳۹۶ق.
۱۳. دانش‌پژوه، محمدتقی، فهرستواره فقه هزار و چهار صد ساله اسلامی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
۱۴. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
۱۵. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، تهران، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ق.
۱۶. روحانی، سیدمحمدصادق، فقه الصادق، قم، مؤسسه دارالکتاب، ج ۳، ۱۴۱۲ق.
۱۷. زمخشری، جارالله، اساس البلاغه، بیروت، دارالکفر، ۱۴۰۹ق.
۱۸. شبیری زنجانی، سیدموسی، الفقه علی آراء فقهاء الاسلام، قم، نشر حکمت، بی‌تا.
۱۹. شهید اول (محمد بن جمال‌الدین مکی)، ذکری الشیعه، قم، مؤسسه آل‌البتیت (عج)، ۱۴۱۹ق.
۲۰. شهید ثانی (زین‌الدین بن علی عاملی)، حقائق الایمان، قم، کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ق.
۲۱. صافی، لطف‌الله، مجموعه الرسائل، قم، مؤسسه الامام المهدی (عج)، ۱۴۰۴ق.
۲۲. صدر، سیدمحمدباقر، همراه با تحول و اجتهاد، تهران، روزبه، ۱۳۵۹.
۲۳. -----، «روند آینه اجتهاد» فصلنامه فقه اهل بیت، سال اول، شماره ۱، ۱۳۷۴.
۲۴. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرين، بی‌جا، مکتب النشر الثقافه الاسلامیه، ۱۴۰۸ق.
۲۵. عالم، عبدالرحمن، بنیادهای علم سیاست، تهران، نشر نی، ۱۳۷۵.
۲۶. عسکری، ابوهلال، الفروق اللغویه، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۲ق.
۲۷. علامه حلی (جمال‌الدین، حسن بن یوسف بن مطهر)، تحریر الاحکام، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۴۲۰ق.
۲۸. -----، منتهی المطلب، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۱۲ق.

۲۹. غزالی، ابوحامد، *احیاء العلوم*، ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
۳۰. غفاری، علی‌اکبر، *دراسات فی علم الدرايه*، بی‌جا، نشر جامعه الصادق علیه السلام، ۱۳۶۹.
۳۱. فیض کاشانی، محسن، *مفاتیح الشرائع*، قم، مطبعة خيام، ۱۴۰۱ق.
۳۲. گرجی، ابوالقاسم، *تاریخ فقه و فقها*، تهران، سمت، ۱۳۷۵.
۳۳. مصطفوی، سیدحسن، *التحقیق فی کلمات القرآن*، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴.
۳۴. مهریزی، مهدی، «فقه حکومتی»، فصلنامه نقد و نظر، شماره ۱۲، پاییز ۱۳۷۶.
۳۵. ملاصدرا، محمد بن ابراهیم، *شرح اصول کافی*، تهران، مکتبه المحمودی، ۱۳۹۱ق.
۳۶. نصر، سیدحسین، *نظریه برخورد تمدنها، هانتینگون و منتقدانش*، «برخورد تمدنها و سازندگی آینده بشر»، ترجمه و ویراسته مجتبی امیری، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۴.
۳۷. هاشم‌زهی، نوروز، «پارادایم روشنفکری امام خمینی(ره)»، فصلنامه *مصباح*، شماره ۴۱، فروردین ۱۳۸۱.

۳۹. Khun Thomas S., *The Structure of Scientific Revolutions*, Chicago: University

of Chicago Press, ۱۹۷۰.